

ظرفیت‌های بریکس و محدودیت‌های روسیه برای تغییر نظم بین‌الملل

محمد رضا جهانگیری^۱

خسرو وفایی سعدی^۲

یک دهه پس از اصرار کرملین بر ایده بریکس به‌عنوان باشگاه دیپلماتیک قدرت‌های منطقه‌ای روبه‌ظهور و بازسازی آن در راستا به چالش کشیدن سلطه ایالات متحده بر نهادهای اقتصادی جهانی، فعالیت موازی گروه کشورهای بریکس با نظم آمریکا-محور و به‌ویژه رژیم مالی برتون وودز، شبکه نوظهور همکاری میان قدرت‌های تجدیدنظرطلب را با هدف تغییر نحوه حکمرانی جهانی پدید آورده است. شکی نیست که بریکس راهبردی‌ترین نیرو برای اصلاح نظام بین‌الملل و نوع جدیدی از مدیریت استراتژیک به‌شمار می‌آید، اما موضوع اساسی به تفاوت میان آنچه که کرملین می‌خواهد با آنچه که به دست می‌آورد یا خواهد آورد، بازمی‌گردد. محور اصلی مقاله حاضر نیز حول این پرسش شکل گرفته است که «انتظارات روسیه از بریکس چیست و تا چه میزان قابل تحقق خواهد بود؟» پاسخ اولیه بخش نخست پرسش این بوده که «روسیه انتظار دارد، بریکس با تضعیف نهادهای آمریکا محور در مدیریت اقتصاد جهانی و خلق رژیم‌های جایگزین، منجر به ایجاد نظام بین‌الملل چندقطبی شود که روسیه یکی از قطب‌های آن باشد.» برای بخش دوم نیز این فرضیه به آزمون گذاشته شده است که «اگرچه فعالیت‌های بریکس با فرض تداوم همگرایی و توجه اعضا به معیارهای توسعه پایدار و حکمرانی سیاسی در بلندمدت به تضعیف نهادهای آمریکا-محور و خلق رژیم‌های جایگزین منجر خواهد شد، اما جایگاه روسیه در نظم آتی، شبیه به آنچه هست، خواهد بود.» یافته‌های مقاله که با روش اسنادی-کتابخانه‌ای تهیه و با روش علی در ابعاد کیفی و توصیفی تجزیه و تحلیل شده‌اند درستی فرضیه‌های مقاله را نشان می‌دهند.

واژگان کلیدی: بریکس، قدرت‌های نوظهور، نظم آمریکایی-محور، روسیه و چین.

مقدمه

^۱ . دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، واحد رفسنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، رفسنجان، ایران.

Email: m_r_jahangiri@yahoo.com

^۲ . نویسنده مسئول، استادیار گروه روابط بین‌الملل، واحد رفسنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، رفسنجان، ایران.

Email: khvafaei@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۷/۴/۱۶ و تاریخ پذیرش: ۹۷/۶/۲۱

برزیل، روسیه، هند و چین از سال ۲۰۰۶ سازوکاری را برای مشارکت راهبردی پایه‌گذاری نمودند که بریک^۱ نام گرفت. این روند همکاری جویانه از سال ۲۰۰۹ با اجرای طرح گردهم‌آیی سالانه رهبران کشورهای بریک به صورت دوره‌ای تقویت شد و به شکل ائتلافی غیررسمی درآمد. با پیوستن آفریقای جنوبی به جمع این چهار کشور در آوریل ۲۰۱۱، گروه غیررسمی دولت‌های بریکس^۲ شکل گرفت که به صورت تدریجی در حال توسعه فعالیت‌ها و تقویت انسجام میان اعضا به منظور تحقق اهداف جهانی از پیش تعیین‌شده و نیز رو به ظهور خود است. به گونه‌ای که امروزه بریکس به مثابه باشگاه دیپلماتیک قدرت‌های منطقه‌ای، مهم‌ترین گردهم‌آیی قدرت‌های نوظهور به شمار می‌آید.

مفهوم قدرت‌های نوظهور در بردارنده یک سری ویژگی‌هایی است که میان دولت‌های مورد بحث مشترک است. این ویژگی‌ها شامل برتری منطقه‌ای، انتظار نقش‌آفرینی جهانی و به چالش کشیدن هژمونی ایالات متحده می‌شود. ویژگی‌هایی از این دست، گروه قدرت‌های نوظهور را در مجموع، موضوعی مفید برای تحلیل و ارزیابی سیاست بین‌الملل حال و آینده ساخته است (Jang et al., 2016:3). به طور خاص، همکاری میان این دولت‌ها و احتمالاً با قدرت‌های مسلم دیگر (به عنوان مثال فرانسه) که مبتنی بر ناخشنودی از نظم بین‌المللی آمریکا-محور است، می‌تواند اساس ائتلافی را تشکیل دهد که ظرفیت موازنه‌گری در برابر قدرت ایالات متحده را داشته باشد.

از طرفی، قدرت‌های نوظهور از هویتی پویا برخوردار بوده و جایگاه آنها در حال تغییر است؛ چراکه قدرتشان رو به افزایش بوده و نیز ظرفیت آنها برای تغییر نتایج در حال بهبود است (Vu, 2017:3). این قدرت‌ها ظرفیت تجدیدنظرطلبی سیستماتیک دارند و بنابراین چالشی برای نظم سلسله مراتبی که در آن به سر می‌برند، محسوب می‌شوند (Aberg, 2017:28-29). اوج ظرفیت تجدیدنظرطلبی سیستماتیک قدرت‌های نوظهور، نهادسازی به منظور خلق رژیم‌های بین‌المللی جایگزین است (Hurrell, 2013: 207) و در صورت دستیابی به چنین ظرفیتی، تنها یک گام تا تغییر حکمرانی جهانی باقی خواهد ماند.

^۱. BRIC: Brazil, Russia, India, and China

^۲. BRICS: BRIC + South Africa

اغلب رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی که امروزه فعال هستند در فردای جنگ جهانی دوم و با یک هدف واحد ایجاد شدند؛ ایجاد نظامی از حکمرانی که احتمال منازعه مسلحانه جهانی را از بین ببرد و از اصولی که در یالتا^۱ و پوتسدام^۲ مورد توافق قدرت‌های بزرگ قرار گرفت، حفاظت کنند. این دسته از نهادها و رژیم‌ها پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد با کمترین تغییر در خدمت نظم بین‌المللی آمریکا-محور باقی ماندند. تا اینکه از حدود یک دهه پیش، همگرایی به‌ویژه از سوی دولت‌هایی که رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی قدیم را برای مدیریت منصفانه جهانی ناکافی می‌دانند به‌عنوان واکنشی برای چالش‌های معاصر در نظر گرفته شده است که بالقوه می‌تواند به دگرگونی نظام بین‌الملل و استقرار نظم جدید منجر شود.

در این شرایط، کم‌رنگ شدن وضعیت تک‌قطبی به بریکس این امکان را داده است تا مشروعیت نظام حکمرانی جهانی را به چالش بکشد و برای کسب قدرت تصمیم‌گیری و تأثیرگذاری بیشتر در نهادهای جهانی فشار آورد. بریکس نیز همچون سازمان همکاری شانگهای^۳ مفهومی به‌ویژه مفید برای روسیه محسوب می‌شود، کشوری که از سال ۱۹۹۱ به سطح بازیگر منطقه‌ای نزول یافت و اکنون در پی هویتی پایدار در صحنه سیاسی جهانی است (Arbatov, 2018). روسیه بر این دیدگاه است که بریکس می‌تواند در جهت پیاده‌سازی اهداف این کشور مبنی بر تغییر وضعیت تک‌قطبی و ایجاد جهانی چندقطبی مفید واقع شود.

با وجود این از آنجا که روسیه بر موج قدرت‌های نوظهور سوار است، ظهور جهانی چندقطبی با خود چالش‌های جدید و بی‌شماری برای مسکو به همراه خواهد آورد، خصوصاً در روابط آن با پکن به‌عنوان یکی از شرکای بریکس که هم‌زمان رقیبی جدی برای ایالات متحده نیز محسوب می‌شود (Pogson, 2018:6). تأکید شرکای روسیه در بریکس و بعدها بریکس، بر بازسازی روابط اقتصاد جهانی و متنوع ساختن پول‌های رایج جهانی از دلار بود اما مقام‌های روسیه در تلاش برای تغییر سیستماتیک نظم جهانی از طریق بریکس هستند. در واقع، برخلاف دیگر اعضای بریکس که به‌دنبال اصلاح تدریجی ساختار نظم کنونی به

^۱. Yalta

^۲. Potsdam

^۳. Shanghai Cooperation Organization (SCO)

امید ارتقای جایگاه قدرت‌های نوظهور در مدیریت حکمرانی جهانی هستند، روسیه خواستار تغییر دفعی نظام مستقر و جایگزینی آن با نظم چندقطبی است که روسیه یکی از قطب‌های قدرت محسوب شود.

این درحالی است که روسیه از نابسامانی‌ها و مشکلات ساختاری سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فراوانی رنج می‌برد که مانع توسعه اهداف منطقه‌ای این کشور به سطح بین‌المللی شده است. در این شرایط، مسکو که معتقد است کشورهای بریکس از ظرفیت زیادی نه تنها برای حل مشکلات موجود، بلکه همچنین برای تضمین توسعه اقتصادی - اجتماعی موفق و پایدار برخوردار هستند در صدد است آنها را ترغیب نماید در این وضعیت حیاتی با هم وارد عمل شوند. با این همه، ظرفیت برنامه‌ریزی استراتژیک مسکو برای سوق دادن نظام بین‌الملل به سوی جهانی چندقطبی مورد تردید بوده و این تردید در داخل گروه کشورهای بریکس نیز کاملاً مشهود است. مسکو، نماینده دستور کار ضد آمریکایی در داخل بریکس به شمار می‌آید و هرچند که در واقع اینگونه نیست و مواضع اعلامی کرملین علیه واشنگتن و یا ناتو بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد، اما فهم بین‌الذهانی موجود براین اساس شکل گرفته است. به همین جهت، کشورهای بریکس بیشتر متمایل به دستور کارهای اقتصادی پکن هستند تا نسخه‌های سیاسی مسکو.

این مقاله بررسی می‌کند که چرا روسیه طرفدار اصلی تغییر بریکس از یک استراتژی سرمایه‌گذاری جایگزین به ائتلاف بین‌المللی به رسمیت شناخته شده و حاوی معانی حائز اهمیت برای روابط بین‌الملل است. مقاله حاضر همچنین بحث می‌کند که این حرکت سیاسی روسیه، عملاً به قصد ایجاد ابزاری برای موازنه‌سازی علیه قدرت ایالات متحده شکل گرفته و پیش رفته است؛ آن‌هم در شرایطی که روسیه قادر نیست به تنهایی مانع زیاده‌خواهی‌های واشنگتن در نظم بین‌الملل شود. اما واقعیت این است که روسیه به مدت تقریباً دو دهه خود را، هرچند به‌طور نامنظم، با محدودیت‌های قدرت طاقت‌فرسای ایالات متحده تطبیق داده است. در واقع روسیه طی این مدت مشغول همگرایی با نظم غربی بر پایه شرایط خاص خود بوده است. رهبران روسیه همچون دیگر اعضای بریکس، استانداردهای وضع شده از سوی واشنگتن را پذیرفته‌اند، اما در عین حال وضعیت تک‌قطبی را محکوم به پیدایش دیگر مراکز قدرت و کاهش نسبی قدرت ایالات متحده و متحدان غربی آن می‌دانند.

جدای از مشکلات داخلی روسیه و عدم توانایی و جاذبه این کشور در ترغیب رهبران بریکس برای زمینه‌سازی جهت براندازی نظم موجود، سنجش ظرفیت مجموع کشورهای بریکس برای دستیابی به این هدف نیز ضروری است. از این رو، بررسی عملکرد ملی بریکس در مقایسه با قدرت‌های سنتی، بخش دیگری از مقاله حاضر را تشکیل می‌دهد. با این تفاسیر، محور اصلی مقاله حاضر حول این پرسش دوبخشی شکل گرفته است که «انتظارات روسیه از بریکس چیست و تا چه میزان قابل تحقق خواهد بود؟» پاسخ اولیه مقاله به بخش نخست پرسش این بوده که «روسیه انتظار دارد بریکس (متغیر مستقل) بتواند با تضعیف نهادهای آمریکا-محور در مدیریت اقتصاد جهانی و خلق رژیم‌های جایگزین (متغیر میانجی)، منجر به ایجاد نظام بین‌الملل چندقطبی (متغیر وابسته) شود که روسیه یکی از قطب‌های آن باشد.» برای بخش دوم نیز این فرضیه به آزمون گذاشته شده است که «اگرچه فعالیت‌های بریکس با فرض تداوم همگرایی و توجه اعضا به معیارهای توسعه پایدار و حکمرانی سیاسی در بلندمدت به تضعیف نهادهای آمریکا-محور و خلق رژیم‌های جایگزین منجر خواهد شد، اما جایگاه روسیه در نظم آتی، شبیه به آنچه هست خواهد بود.»

بنابراین پرسشی فرعی که در اینجا باید به آن پاسخ داده شود این است که «آیا بریکس اساساً ظرفیت آن را دارد که منجر به تضعیف نهادهای آمریکا-محور در مدیریت اقتصاد جهانی و خلق رژیم‌های جایگزین شود؟» پاسخ اولیه پژوهش به این پرسش مثبت است اما با دو قید «در بلندمدت» و «در صورت توجه به معیارهای توسعه پایدار و حکمرانی مطلوب».

روش نگارش مورد استفاده در این مقاله اسنادی-کتابخانه‌ای و از نوع علی بوده و برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های مقاله و آزمون فرضیه‌ها از تجزیه و تحلیل علیت در ابعاد کیفی و توصیفی استفاده شده است. گردآوری اطلاعات و داده‌ها نیز در درجه نخست با مطالعه اسناد و بیانیه‌های بریکس و مراجعه به جدیدترین اطلاعات آماری و توصیفی نهادهای معتبر بین‌المللی از جمله بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، فائو، برنامه توسعه ملل متحد، انستیتو تحقیقات صلح استکهلم (سیپری)^۱ و غیره صورت پذیرفته و در صورت نیاز به تکمیل آنها به منابع دست دوم اعم از کتاب‌ها و مقاله‌ها رجوع شده است.

^۱. Stockholm International Peace Research Institute (SIPRI)

چارچوب نظری

تعاریف متفاوتی از مفهوم رژیم وجود دارد، اما تعریف کلاسیکی که استفن کراسنر^۱ در سال ۱۹۸۲ ارائه داد، تا به امروزه همچنان به‌عنوان یک تعریف استاندارد توسط محافل دانشگاهی پذیرفته شده است. وی، رژیم‌ها را به‌مثابه اصول، هنجارها، قواعد و رویه‌های تصمیم‌گیری تلویحی یا صریحی تعریف می‌کند که انتظارات کنش‌ران حول محور آنها در یک حوزه موضوعی خاص بهم نزدیک می‌شوند (Krasner, 1982:185-186). این تعریف کراسنر از رژیم‌ها، گسترده است و تعاملات انسانی در فضای بین‌المللی را پوشش می‌دهد؛ از سازمان‌های رسمی (مانند اوپک) گرفته تا نهادهای نیمه‌رسمی (همچون برتون وودز) و گروه‌های غیررسمی (مانند بانک‌های بزرگ طی بحران بدهی) (James and Palen, 2007). پارادایم‌های تحلیلی گوناگونی جهت تبیین رژیم‌های بین‌المللی وجود دارد و دست‌کم سه مکتب فکری را در این رابطه می‌توان از یکدیگر تمیز داد: واقع‌گرایان که در تبیین رژیم‌های بین‌المللی بر روابط قدرت تمرکز دارند؛ نئولیبرال‌ها که در رابطه با رژیم‌های بین‌المللی بر مجموعه منافع (مشترک) تأکید دارند؛ و شناخت‌گرایان (یا سازنده‌نگاران) که تحلیل‌هایشان در رابطه با رژیم‌های بین‌المللی بر پایه پویایی‌های دانش، ارتباطات و هویت‌ها مبتنی است (Tudoroiu, 2012: 28).

دیدگاه مقاله حاضر بر این است که هر سه رویکرد، کم‌وبیش در پرداختن به پویایی‌های داخلی و روابط بیرونی تمامی نهادها و رژیم‌های بین‌المللی عاجز هستند؛ چراکه هر رژیم بین‌المللی را می‌توان از چشم‌اندازهای گوناگون و بازیگران مختلف مورد تحلیل قرار داد. به‌عبارت بهتر، تحلیل یک رژیم بین‌المللی از منظر یک بازیگر برتر می‌تواند متفاوت از یک بازیگر درجه دوم باشد. بنابراین باید دید که چه بازیگری، چه هدفی را از خلق یا انسداد یک رژیم دنبال می‌کند تا بتوان چارچوب تحلیلی مناسبی را برای آن انتخاب کرد.

به‌طور مشخص این استدلال را می‌توان در خصوص موضوع مقاله حاضر اینگونه توضیح داد که شاید بتوان هدف هند، برزیل و آفریقای جنوبی از خلق رژیمی جدید از طریق بریکس را در چارچوب رژیم‌های بین‌المللی از منظر نئولیبرال تشریح نمود، اما مطمئناً برای چین و روسیه اینگونه نخواهد بود. چین به لطف قدرت اقتصادی بالا و توان نظامی رو به

^۱. Stephen Krasner

رشد خود، هدفی جز واژگونی هژمونی ایالات متحده در درازمدت و کسب این جایگاه را دنبال نمی‌کند و بنابراین مناسب‌ترین چارچوب تحلیلی برای آن، نظریه ثبات هژمونیک است که در چارچوب برداشت واقع‌گرایان از رژیم‌های بین‌المللی جای می‌گیرد.

در این میان، روسیه از موقعیت ویژه‌ای برخوردار است. این کشور ذاتاً در پی بازیابی قدرت از دست رفته است و آرزوی ابرقدرتی را در سر می‌پروراند؛ اما در عین حال به دلیل ضعف مفرط اقتصادی از مهم‌ترین ابزار دستیابی به هژمونی، یعنی قدرت اقتصادی رو به رشد و تعیین‌کننده، بی‌بهره است. بنابراین تحلیل اهداف روسیه از تشکیل و تقویت بریکس را نه می‌توان در چارچوب پارادایم واقع‌گرایی تحلیل نمود و نه در تحت پارادایم نئولیبرال‌ها قرار داد. در عین حال، رویکردهای جدید شناختی که بر نقش هویت‌ها در تشکیل رژیم‌های بین‌المللی تأکید دارند نیز عملاً پاسخ‌گوی این موقعیت نیستند.

از منظر مقاله حاضر، فهم درست اهداف روسیه در بریکس را می‌توان با تکیه بر نظریه واقع‌گرایی ساختاری^۱ کراسنر که بر رژیم‌های بین‌المللی مبتنی است، تحلیل نمود. نکته بسیار جالب ماجرا نیز عدم توافق نویسندگان و متخصصان روابط بین‌الملل در خصوص قرار دادن نظریه رژیم‌های کراسنر تحت یکی از دو پارادایم واقع‌گرایی و نئولیبرال است. به‌عنوان نمونه در ایران، فرهاد قاسمی (۱۳۹۶: ۴۷۸-۴۷۴)، نظریه رژیم‌های کراسنر را تحت پارادایم نئولیبرال، اما حمیرا مشیرزاده (۱۳۹۶: ۱۲۸-۱۲۶) تحت پارادایم واقع‌گرایی تعریف کرده‌اند. این اختلاف حتی با به میان کشیده شدن اصطلاحات واقع‌گرایی ساختاری (به‌جای واقع‌گرایی) یا ساختارگرایی تعدیلی (به‌جای نئولیبرال) نیز حل نشده باقی مانده است.

دلیل این امر را رابرت کیوهن^۲ به‌خوبی متوجه شده است و به‌همین دلیل نیز در مقاله واقع‌گرایی واژگون‌کننده و مسأله اقناع^۳ عنوان می‌دارد «کراسنر بیشتر یک واقع‌گرایی واژگون‌کننده^۴ است.» (Keohane, 2009:2). زیرا کراسنر، نه‌تنها علاوه بر واقع‌گرایی با نهادگرایی و سازه‌نگاری دمخور بوده، بلکه با بسیاری از این دیدگاه‌ها نیز همراه شده است به‌نحوی که اساساً مشکل می‌توان وی را واقع‌گرا دانست. بنابراین همان‌گونه که

^۱ Structural Realism

^۲ Robert Keohane

^۳ Subversive Realism and the Problem of Persuasion

^۴ Subversive Realist

کیوهن (2009:3) خاطرنشان می‌سازد، مباحثه درونی کراسنر در خصوص واقع‌گرایی، نهادگرایی و سازه‌نگاری نشان می‌دهد که باید یک‌بار برای همیشه با این مفهوم کنار آمد که این دیدگاه‌ها، شقی از دیگری هستند.

از این رو، مقاله حاضر نیز به‌منظور تبیین نقش بریکس در تحقق راهبردهای کلان روسیه در نظام بین‌الملل به وادی رهیافت نهادی^۱ و مفهوم رژیم‌های بین‌المللی گام نهاده و به‌طور مشخص نظریه واقع‌گرایی ساختاری استفن کراسنر که مبتنی بر مفیدیت کارکردی رژیم‌ها است را به‌عنوان چارچوب نظری برگزیده است. در دیدگاه کراسنر، همکاری به‌شدت تابع معادلات قدرت در روابط بین‌الملل قرار دارد و نهادها یا رژیم‌های بین‌المللی نقش متغیرهای میانجی را بازی می‌کنند.

در واقع از دیدگاه کراسنر، رژیم‌ها متغیرهای میانی یا مداخله‌گری محسوب می‌شوند که حد واسطه روابط بین متغیرهای علی اصلی (قدرت/منافع) و نتایج/رفتار قرار می‌گیرند. به این معنی که رژیم‌ها به خودی خود، شکل نمی‌گیرند و از دیگر سو، صرفاً به‌عنوان یک نتیجه محسوب نمی‌شوند؛ بلکه معلول متغیرهای علی اساسی بوده که بر رفتار و نتایج تأثیر می‌گذارند. با این حال، رژیم‌ها در وضعیت حاصل جمع جبری صفر که دولت‌ها برای دستیابی به حداکثر منافع و بدون توجه به منافع سایرین تلاش می‌نمایند، شکل نخواهند گرفت. انگیزه‌های صرفاً مبتنی بر قدرت نیز از شکل‌گیری رژیم‌ها جلوگیری می‌کند. از این رو، دومین سمت‌گیری اساسی شکل می‌گیرد که طی آن رژیم‌ها در شرایط خاصی تجلی یافته و از اهمیت اساسی برخوردار می‌شوند. از این رو در اینجا ضمن اینکه متغیرهای علی اساسی می‌توانند سبب‌ساز رژیم بوده و رفتار و نتایج خاصی را رقم زنند در بسیاری از موارد این متغیرها بدون شکل بخشیدن به رژیمی خاص به‌طور مستقیم بر رفتار و نتایج تأثیرگذار خواهند شد (قاسمی، ۱۳۹۶: ۴۷۴-۴۷۵).

در این میان، رژیم‌های حاکم بر اقتصاد بین‌الملل، تجسم قدرت ساختاری در نظام بین‌الملل و مبتنی بر منافع اقتصادی و سیاسی هژمون محسوب می‌شوند. نکته‌ای که کراسنر بر آن تأکید بسیار دارد این است که چون دولت‌ها برای به حداکثر رساندن قدرت خود از رژیم‌های بین‌المللی نیز استفاده می‌کنند بنابراین هنگامی که روابط قدرت با تغییر توانمندی‌ها تغییر کند، رژیم‌ها نیز دگرگون می‌شوند. بنابراین از نظر کراسنر دولت‌های

^۱. Institutional Theory

قدرت‌مند می‌توانند، رژیم‌هایی را که مغایر منافع آنها هستند، نابود کرده و رژیم‌های مورد حمایت خود را ایجاد نمایند (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۱۲۸). بنابراین واضح است که قدرت در محور نظریه کراسنر پیرامون رژیم‌های بین‌المللی قرار دارد. وی بر آن است که می‌توان با روایتی تعدیل شده از واقع‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری به تبیین مسایل اقتصاد بین‌الملل کمک کرد (Krasner, 1996: 108).

اهداف بریکس با تمرکز بر خواسته‌های مسکو

بی‌شک، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، نقطه شروع حرکت بریکس است، اما نمی‌توان ادعا داشت که اعضای بریکس به اهدافی و رای آن به‌ویژه تغییر ساختار قدرت جهانی نمی‌اندیشند؛ کما اینکه تغییر ساختاری نهادهای اقتصاد بین‌الملل عملاً فاصله‌چندانی با تغییر ساختار سیاست بین‌الملل ندارد (Van Noort, 2017:124)، همان استدلالی که در بخش نظری به آن دست یافتیم. بنابراین تغییر معماری جهان از اولویت‌های بریکس است و طی همین مدت اندک نیز پیدایش بازارهای نوظهور، قطعاً چشم‌انداز سیاسی بین‌المللی را تغییر داده است (De Albuquerque and Lycario, 2018:2881)؛ واقعیتی که می‌توان آن را در ادبیات علمی مربوط به بازارهای نوظهور و نیز اظهارنظرهای رسمی و غیررسمی رهبران جهان، اندیشمندان و تحلیل‌گران سیاسی به‌خوبی مشاهده نمود. بدیهی است که تحقق هر هدفی در جوامع انسانی به‌ویژه از سوی دولت‌ها در نظام بین‌الملل آنارشیک که اعتماد در پایین‌ترین سطح خود قرار دارد و خودیاری حرف اول را می‌زند، علاوه بر صورت‌بندی آن هدف و برخورداری از انگیزه، نیازمند پیمودن پیش‌شرط‌ها، کسب توانایی‌های لازم و ظرفیت‌سازی است (Layne, 2018:104-105). تحقق اهداف آشکار و پنهان بریکس و اعضای آن در نظام بین‌الملل نیز از این امر مستثنی نیست.

بی‌شک هدف اولیه دولت‌های بریکس از تشکیل این گروه و پیوستن به آن، ارتقای قدرت در ابعاد گوناگون و نقش‌آفرینی بیشتر در نظم بین‌الملل بوده است. تمرکز اعضای بریکس نیز بر اصلاح امور مالی و اقتصاد جهانی است چراکه عملاً این رژیم‌های اقتصادی هستند که ساختار نظام بین‌الملل را تعریف کرده و جایگاه دولت‌ها را در آن تعیین می‌کنند. بنابراین درهم‌تنیدگی بسیاری میان اهداف اقتصادی و سیاسی بریکس وجود دارد

و در عمل امکان ایجاد تفکیک میان آنها وجود ندارد. به‌عنوان نمونه، روند نهادسازی مالی در بریکس و تلاش برای جایگزین ساختن آنها با نهادهای مالی پشتیبان نظم جهانی مستقر، اگرچه فعالیتی ظاهراً مالی است، اما اهداف سیاسی سترگی را دنبال می‌کند. نکته دیگر در خصوص اهداف بریکس، تفاوت میان آمال و آرزوهای اعضای آن است، دولت‌هایی که هر یک با هدفی خاص این گروه را تشکیل داده یا به آن پیوسته‌اند، اما در نهایت توانسته‌اند اهداف حداقلی خود را همگرا و در نقطه‌ای مشترک به هم نزدیک نمایند.

بهترین راه برای شناخت اهداف واقعی که بریکس و اعضای آن دنبال می‌کنند، مراجعه به خروجی‌های این گروه است که در قالب اسناد رسمی و در اشکال مختلف همچون بیانیه‌های پایانی اجلاس سران و وزیران یا اعلامیه‌های سران دولت‌های عضو منتشر شده است. بیانیه‌های مشترک اعضای بریکس را می‌توان به‌مثابه اهداف و مواضع مشترک بریکس قلمداد نمود در حالی که اعلامیه‌های فردی سران یا اظهارنظرهای رهبران دولت‌های عضو تا حد زیادی معرف خواسته فردی همان عضو است. با تحلیل بیانیه‌های مشترک سران و وزرای بریکس می‌توان ۷ هدف اصلی شامل چندجانبه‌گرایی و تلاش برای ایجاد نظم جهانی چندقطبی؛ اصلاح ساختار مالی و اقتصادی جهان؛ نهادسازی؛ اصلاح ساختار ملل متحد؛ تأمین امنیت انرژی برای خود؛ همکاری با کشورهای جنوب و تمرکززدایی از دلار را برای بریکس برشمرد.

در این میان، اصلی‌ترین هدف مسکو از تلاش برای شکل‌گیری بریکس و ارتقای همکاری میان اعضای آن، تبدیل آن به فرصتی مناسب برای بلندترکردن دیدگاه‌ها و صداهای ضدغربی و ضدآمریکایی در جهان از یک‌سو و همچنین مقابله با تلاش‌های غرب برای منزوی ساختن مسکو به‌ویژه پس از جنگ روسیه در اوستیا^۱ در سال ۲۰۰۸ و الحاق کریمه^۲ به روسیه در سال ۲۰۱۴ است (Konyshev and Sergunin, 2014). در واقع، روسیه دریافته است که بدون ایجاد موازنه علیه غرب، قادر به تضعیف موقعیت هژمونی ایالات متحده نیست و بنابراین در صدد است تا با بهره‌گیری از تجمیع ظرفیت دولت‌های ناراضی از وضع موجود در مسیر اهداف جهانی خود گام بردارد.

^۱. Ossetia

^۲. Crimea

در حقیقت به دنبال افزایش تنش‌ها میان روسیه با کشورهای غربی، مسکو تلاش نموده است تا در قالب ایجاد ائتلاف‌های بین‌المللی (به‌ویژه بریکس و سازمان همکاری شانگهای) و تقویت آنها و نیز تحکیم روابط سیاسی و اقتصادی دوجانبه با سایر دولت‌های خواستار تغییر توزیع قدرت جهانی در جهت مقابله با غرب و ایالات متحده حرکت نماید. طرح ایده تأسیس بانک توسعه جدید^۱ و ترتیبات ذخیره احتمالی^۲ (صندوق ذخیره ارزی) بریکس و تلاش برای گسترش و تسریع در روند اجرایی شدن آنها و یا پی‌گیری پرداخت‌های تجاری میان دولت‌های عضو بریکس بر پایه واحدهای پول ملی خود اعضا به منظور زمینه‌سازی برای کاهش ارزش جهانی دلار از جمله اهداف و اقداماتی است که مسکو در قالب بریکس دنبال می‌نماید. پی‌گیری این اهداف از سوی مسکو و همراهی احتمالی اعضای بریکس با آنها، بی‌شک به تدریج پایه‌های رژیم پولی، مالی و اقتصادی جهان که تحت سلطه ایالات متحده عمل می‌کند را تضعیف نموده و در درازمدت به چالشی جدی در برابر هژمونی جهانی ایالات متحده تبدیل خواهد شد. دعوت روسیه از برخی کشورهای مخالف روند کنونی اقتصاد بین‌الملل همچون یونان برای پیوستن به بانک توسعه جدید بریکس و بهره‌مندی از مزایای آن (Sputnik News, 11 May 2015) را می‌توان در راستا تقویت راهبرد کلان روسیه برای تقویت وجهه ضدغربی این ائتلاف و به چالش کشیدن نهادهای غربی از جمله اتحادیه اروپا تعبیر نمود.

به جز روسیه، تمامی کشورهای عضو بریکس، چه در اظهار نظر و چه در عمل ترجیح داده‌اند ضمن توسعه همکاری‌ها و هماهنگی‌های درون گروهی و حتی ایجاد نهادهای مالی و پولی مشترک بریکس، با نهادهای مالی و اقتصادی موجود و ایالات متحده نیز همکاری داشته باشند و در عین حال برای اصلاح ساختارهای فعلی و افزایش نقش جهانی خود نیز تلاش نمایند (Jang et al., 2016: 3). بنابراین درحالی‌که روسیه برای تقویت وجهه ضدغربی و ضدآمریکایی این گروه‌بندی و خروجی‌های آن تلاش می‌کند، دیگر اعضا و به‌ویژه برزیل، هند و آفریقای جنوبی در صدد تعدیل آن برآمده و چین نیز، اگرچه با این‌گونه اقدامات مسکو همراهی ندارد، اما برای تعدیل آن نیز تلاش نمی‌کند.

¹. New Development Bank (NDB)

². Contingency Reserve Arrangement (CRA)

در مجموع، اگرچه سایر دولت‌های بریکس تماماً حاضر به برآورده نمودن خواسته‌های ضدغربی روسیه نشده‌اند، اما تاکنون در راستا منافع جمعی اعضای بریکس، اقدامات و موضع‌گیری‌های مهمی در جهت منافع مسکو اتخاذ نموده و حداقل اینکه مانع از انزوای سیاسی و اقتصادی بیشتر این کشور در نتیجه بحران اوکراین شده‌اند. برای نمونه در ششمین اجلاس سران بریکس (ژوئن ۲۰۱۴ برزیل)، کشورهای عضو در بیانیه پایانی خود ضمن ابراز نگرانی از وضعیت اوکراین، خواستار گفت‌وگوی جامع، کاهش منازعه و خویشتن‌داری همه طرف‌ها با هدف یافتن راه‌حل سیاسی مسالمت‌آمیز شدند (BRICS Summit, 2014). در این بیانیه، اگرچه اعضا از موضع رسمی روسیه حمایت نکردند، اما در عین حال با توجه به فشار غرب و ایالات متحده در محکومیت شدید روسیه این موضع کشورهای بریکس برای مسکو بسیار مغتنم بود. علاوه بر این در حاشیه اجلاس امنیت هسته‌ای که در سال ۲۰۱۴ در لاهه هلند که وزیر خارجه استرالیا برای اعمال فشار بیشتر بر روسیه، اخراج این کشور از گروه ۲۰ را مطرح نمود، کشورهای عضو بریکس با صدور بیانیه مشترکی با هر نوع محدود کردن حضور پوتین در اجلاس گروه ۲۰ مخالفت کردند که این اقدام حمایتی بریکس نیز برای روسیه بسیار مهم ارزیابی می‌گردد (رضایی، ۱۳۹۴: ۲).

بریکس و انگیزه‌های تغییر نظم جهانی

امروزه کاملاً آشکار است که پیدایش قدرت‌های اقتصادی نوظهوری مانند چین و هند، تغییری در تصور مربوط به نظام بین‌المللی ایجاد کرده است. ظهور برزیل، آفریقای جنوبی یا آسیای جنوب شرقی، تنها به‌عنوان نسل دوم بیره‌ای اقتصادی نمود نکرده‌اند، بلکه به‌عنوان نسل اول قدرت‌های نوظهور پدیدار شده‌اند (Schwengel, 2008:770). بنابراین موضوع تنها در مورد داستان‌های موفقیت‌های کوچک یا متوسط سرمایه‌داری نیست، بلکه در مورد دولت‌هایی است که در عین برخورداری از ظرفیت نفوذ اقتصادی یا سیاسی از نقش‌های کنونی خود در نظم بین‌الملل راضی نیستند.

برای قدرت‌های در حال ظهور، نظم بین‌المللی موجود، نظمی است ناعادلانه با مجموعه قواعد اعمال مشترک که از سوی دولت‌های برتر گذشته تحمیل شده است و بنابراین راهی جز دگرگونی آن وجود ندارد (Barma et al., 2009:527). به همین دلیل نیز ائتلاف کشورهای بریکس به‌عنوان گروهی که در پی اصلاح نظم بین‌المللی موجود هستند، معرفی شده‌اند. بدیهی

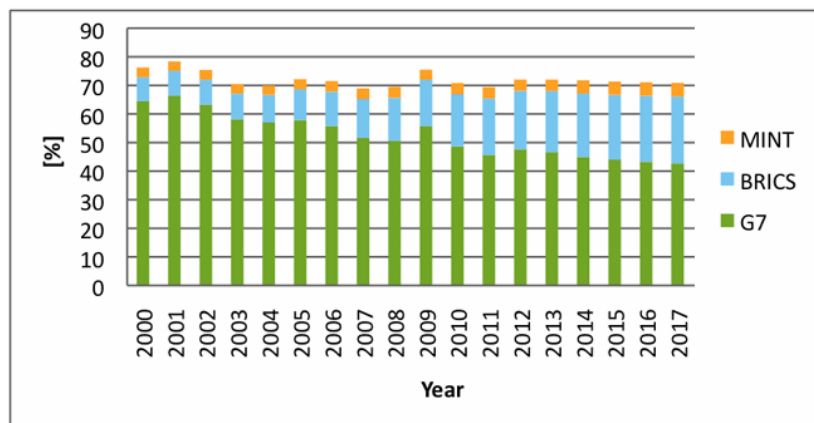
است که ظهور نظم جایگزین یا نظم سایه، موقعیت قدرت‌های برتر را به فرسایش می‌کشاند که در نتیجه ممکن است به وضعیتی منجر شود که نظم و ثبات به صورت موقت تا زمان استقرار نظم جدید کاهش یابد. در واقع، همان‌گونه که از تاریخ و نظریه‌های مربوط به تغییر چرخه‌های هژمونی می‌آید، ترکیب قدرت‌های رو به پیدایش و هژمونی رو به انحطاط می‌تواند تأثیر مهم و بعضاً مخاصمانه‌ای بر سیاست بین‌الملل داشته باشد.

در این میان، آنچه که ائتلاف کشورهای بریکس را تحت موضوع تغییر نظم بین‌المللی در درجه نخست برجسته می‌سازد این است که بیش از چهل درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند و سهم آنها از اقتصاد جهانی طی سال‌های اخیر رو به افزایش بوده است. مجموع سهم کشورهای عضو بریکس از اقتصاد جهانی طی سال‌های اخیر به سرعت افزایش پیدا کرده و انتظار می‌رود این روند همچنان ادامه داشته باشد. در واقع، کشورهای بریکس از سهم اندک ۱۰ درصد از تولید ناخالص داخلی جهانی در سال ۱۹۹۰ به سهم بیش از ۲۵ درصد در سال ۲۰۱۰ رسیدند که رشد ۱۵۰ درصدی اندازه اقتصادی این پنج کشور بر حسب سهم آنها از تولید ناخالص داخلی جهانی را طی تنها دو دهه نشان می‌دهد (Singh, and Dube, 2011:9).

در حال حاضر نیز علاوه بر ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی، طبق گزارش بانک جهانی حدود ۴۰ درصد از منابع مالی جهان و ۱۵ درصد تجارت جهانی در اختیار کشورهای بریکس است (Bremmer, 2017). میزان رشد قدرت اقتصادی بریکس (بر حسب تولید ناخالص داخلی) طی سال‌های ۲۰۰۰-۲۰۱۷ در مقایسه با گروه ۷ (فرانسه، آلمان، بریتانیا، ایتالیا، ژاپن، ایالات متحده آمریکا و کانادا) و گروه کشورهای مینت^۱ (مکزیک، اندونزی، نیجریه و ترکیه) در نمودار شماره ۱ نشان داده شده است. جدول شماره ۱ نیز نشان دهنده متوسط رشد اقتصادی کشورهای بریکس در مقایسه با کشورهای گروه ۷ طی پنج و بیست سال گذشته و نیز پیش‌بینی آن تا سال ۲۰۲۱ بر مبنای داده‌های صندوق بین‌المللی پول است.

^۱. MINT

نمودار ۱: رشد تولید ناخالص داخلی بریکس طی قرن بیستم در مقایسه با گروه ۷ و مینت



Source:(Menon, 2017: 6201)

جدول ۱: مقایسه رشد اقتصادی بریکس در مقایسه با گروه ۷ (۱۹۹۶-۲۰۲۱)

رشد سالانه براساس صندوق بین المللی پول ۲۰۲۱-۲۰۱۶	۲۰ سال آخر منتهی به ۲۰۱۶	۵ سال آخر منتهی به ۲۰۱۶	
بریکس			
۱.۶%	۲.۳%	-۰.۴%	برزیل
۱.۵%	۳.۳%	۰.۵%	روسیه
۷.۷%	۶.۹%	۶.۸%	هند
۶.۱%	۹.۲%	۷.۳%	چین
۱.۸%	۲.۸%	۱.۶%	آفریقای جنوبی
گروه ۷			
۲.۱%	۲.۳%	۲.۱%	آمریکا
-۰.۷%	-۰.۷%	۱.۲%	ژاپن
۱.۴%	۱.۴%	۱.۲%	آلمان
۱.۸%	۲.۰%	۲.۱%	انگلیس
۱.۷%	۱.۶%	۰.۸%	فرانسه
-۰.۸%	-۰.۵%	-۰.۶%	ایتالیا
۱.۹%	۱.۹%	۱.۸%	کانادا

Source:(IMF, 2017)

بنابراین، امروزه عواملی همچون رشد اقتصادی مداوم، برخورداری از بزرگ‌ترین بازارهای مصرفی جهان به دلیل تراکم جمعیت در این کشورها، پراکندگی کشورهای بریکس در سه قاره جهان، سهم رو به رشد در تجارت جهانی، منابع عظیم انسانی و زیرزمینی دست نخورده و روند رو به رشد استانداردهای زندگی در این کشورها از جمله ویژگی‌های بارز ائتلاف بریکس محسوب می‌شود. علاوه بر این، وزن دیپلماتیک کشورهای بریکس نیز هم‌راستا با قدرت اقتصادی آنها در حال افزایش است و به همین خاطر این ائتلاف را باید تشکلی از کشورهای راهبردی در سال‌های آینده دانست.

بریکس از زمان پیدایش خود نقش مهمی را هم به صورت عملی و هم در شکل نظری در بازسازی نظم مالی جهانی و نیز روندهای هنجارسازی در سیاست جهانی ایفا کرده است. نقش عملی کشورهای بریکس، عمدتاً به تعهد این گروه غیر رسمی باز می‌گردد که پس از بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ شکل گرفت. هدف از تأسیس این گروه، بحث در خصوص اقتصاد و تجارت و در وهله نخست برای اصلاح صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به منظور افزایش حضور اقتصادهای نوظهور در این نهادهای مالی بود. بر این اساس هدف کشورهای بریکس تحت تأثیر دو عامل قرار می‌گیرد. نخست، احساس می‌شد که الگوی صندوق بین‌المللی پول برای رشد (اجماع واشنگتن^۱) در غیاب بررسی مالی دقیق در عمل به بحران مالی جهانی منجر شد (De Albuquerque and Lycario, 2018: 2874). در این مرحله، دولت‌های بریکس توانستند به خوبی و با کمترین هزینه از این بحران مالی عبور کنند. دومین عامل انگیزه‌بخش برای تأسیس بریکس، توجه رهبران بریکس به این واقعیت بود که زمان آن رسیده است تا این کشورها با برخورداری از سهم بالای جمعیت و خروجی اقتصاد جهانی در پی دسترسی سیاسی در روندهای قانون‌گذاری جهانی باشند.

بنابراین آنچه که در واقع منجر به تقویت روابط برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی و شکل‌گیری ائتلاف بریکس در نظم بین‌المللی شد، بحران مالی ۲۰۰۸ بود که شک و شبهه و نگرانی در خصوص نظام مالی دلار-محور را افزایش داد (Breslin, 2017: 239). به همین ترتیب این ائتلاف کمی بعد همچنین رابطه نهادهای برتون وودز غرب-محور را نیز با توجه به مشکلات ایالات متحده و اروپا در پرتو بحران‌های مالی به چالش کشید. در حالی که از سوی دیگر، اقتصادهای بریکس انعطاف‌پذیری بیشتری از خود نشان دادند و

^۱. Washington Consensus

به‌موجب آن، خواستار اصلاح نهادهای چندجانبه به‌منظور انعکاس تغییرهای ساختاری در اقتصاد جهانی و نیز به‌رسمیت شناخته شدن نقش بازارهای نوظهور در تدوین هنجارهای بین‌المللی شدند.

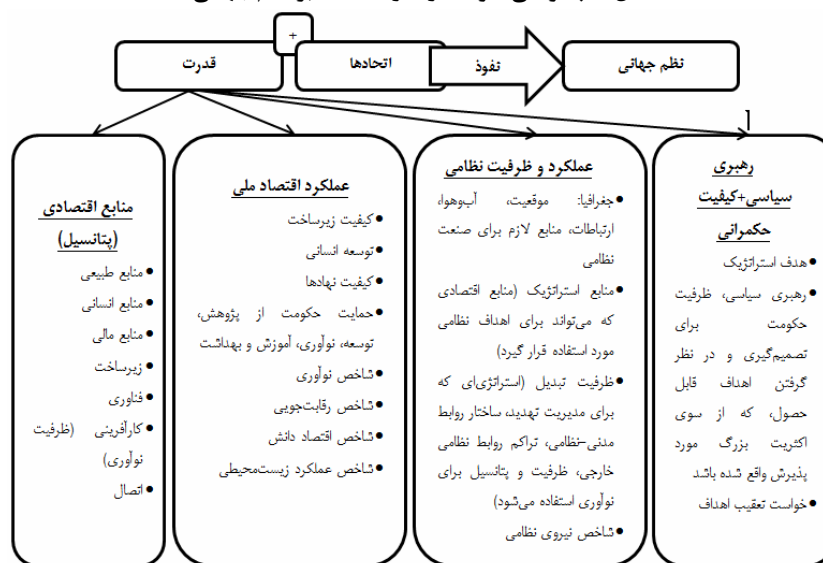
در پرتو این خواسته‌ها بود که دولت‌های بریکس مباحثه بزرگ‌تر و جدی‌تری را در خصوص حکمرانی جهانی مطرح نمودند. دیگر مشخصه بریکس که حاکی از نقش آن در نظم بین‌المللی است این بود که بریکس نه تنها پس از بحران‌های مالی متوقف نشد، بلکه به دیگر نواحی نیز گسترش پیدا کرد. یعنی بریکس ورای این قلمرو اقتصادی اقدامات خود را دنبال کرد و به نواحی جدید جهت همکاری و تعامل میان کشورهای عضو گسترش یافت. بنابراین بریکس به جای اینکه ائتلاف کوچک موضوع-محوری باشد، امروزه به اجتماعی چندجانبه که در فعالیتهای گوناگون مربوط به نظم بین‌المللی نقش دارد، گسترش یافته است.

ظرفیتهای بریکس برای بازتعریف نظم نوین جهانی

ظرفیت بریکس برای تغییر نظم جهانی در درجه نخست به قدرت تک تک کشورها عضو این ائتلاف بازمی‌گردد. قدرت، ماده خامی تلقی می‌شود که یک دولت برای حصول به اهداف خود (قدرت برای) و نیز برای نفوذ بر دیگر بازیگران (قدرت بر) از آن استفاده می‌کند (Wrong, 2009:24). درحالی‌که تبدیل قدرت به نفوذ، هم‌زمان دربردارنده دو مفهوم کلاسیک چماق و هویج (Reich and Lebow, 2014:6) و یا در معنای جدیدتر آن، قدرت نرم و سخت است (Nye, 2011:14).

علاوه بر این، اتحادها و ائتلافها نیز مؤلفه مهمی در بحث قدرت‌مندی دولت‌ها محسوب می‌شوند و از این رو، همکاری جمعی کشورهای بریکس، بر ظرفیت این ائتلاف برای تغییر حکمرانی جهانی مؤثر است. طرح ساده شده صفحه بعد نشان می‌دهد که چگونه قدرت و اتحادها بر نظم جهانی تأثیر می‌گذارند.

شکل ۱: چگونگی نفوذ قدرت و اتحادها بر نظم جهانی



Source: (Oehler-Sincai, 2015: 59)

بخش حاضر در واقع بر تحلیل ظرفیت داخلی کشورهای بریکس برای بازتعریف نظم جهانی از منظر عملکرد کلی اختصاص دارد که با دستاوردهای رقبای اصلی آنها در متغیرهایی همچون منابع اقتصادی، نوآوری، رقابت‌پذیری و دانش نشان داده می‌شود. عملکرد داخلی کشورها را می‌توان براساس یافته‌های تلیس^۱ و همکاران (2000)، پائون^۲ (2001)، رانگ^۳ (2009) و اهلر-سینکای^۴ (2015) با ۴ مؤلفه هم‌وزن زیر تعریف کرد: الف) مجموعه حیاتی: تولید ناخالص داخلی، جمعیت، وسعت سرزمینی و توسعه انسانی؛

ب) عملکرد اقتصادی: شاخص جهانی نوآوری و رقابت‌پذیری؛

ج) نیروی نظامی؛

د) رهبری سیاسی + کیفیت حکمرانی.

¹. Ashley J. Tellis
². Rocco M. Paone
³. Dennis H. Wrong
⁴. Iulia M. Oehler-Şincai

سازمان‌های بین‌المللی شاخص‌هایی را برای ابعاد گوناگون قدرت از جمله آنچه در بالا آمده است، محاسبه می‌کنند. با استفاده از این شاخص‌ها می‌توان جایگاه بریکس را در سلسله مراتب قدرت جهانی با توجه به وضعیت هر یک از کشورهای عضو این ائتلاف مشخص کرد. برای این منظور باید به هر کشور بسته به جایگاه و رتبه آن در سلسله مراتب مختلف قدرت، نمره‌ای در نظر گرفت که از طریق فرمول زیر محاسبه می‌شود:

نمره = (تعداد کشورهای در سلسله‌مراتب/۱) x (تعداد کشورها در سلسله‌مراتب - جایگاه کشور در سلسله‌مراتب + ۱)

به این ترتیب، نمره هر کشور، عددی اعشاری بین صفر و یک خواهد بود. به نخستین کشور در هر سلسله مراتب قدرت نیز همواره نمره یک اختصاص داده می‌شود. فرمول بالا، روشی معمول برای رده‌بندی کشورها در شاخص‌های گوناگون برحسب داده‌های خام اولیه است که به‌عنوان نمونه از سوی برنامه توسعه ملل متحد^۱ برای رتبه‌بندی کشورها در شاخص توسعه انسانی^۲ مورد استفاده قرار می‌گیرد (UNDP, 2016:198-201). از این شیوه پیشتر نیز در برخی پژوهش‌ها برای رتبه‌بندی جایگاه کشورهای بریکس در شاخص‌های قدرت جهانی در مقایسه با کشورهای پیشرفته جهان استفاده شده بود که بنا بر یافته‌های پژوهشگران، آخرین مورد آن به سه سال پیش با تکیه بر داده‌های منتهی به سال ۲۰۱۴ از سوی اهلر-سینکای (2015:48-66) بازمی‌گردد. اما در این مقاله علاوه بر استفاده از داده‌های به‌روز شده، شاخص‌های متنوع‌تری نیز محاسبه و مقایسه شده‌اند.

در حال حاضر حدود ۲۰۰ کشور در جهان وجود دارد که تمامی آنها در همه ارزیابی‌ها از قدرت لحاظ نمی‌شوند. به همین دلیل در فرمول بالا در صورتی که یک شاخص تعداد کمتر از ۲۰۰ کشور را شامل شود (به‌عنوان مثال، شاخص نوآوری جهانی^۳ تنها برای ۱۲۶ کشور لحاظ شده است)، تمام کشورهایی که در این شاخص لحاظ نشده‌اند، نمره صفر دریافت می‌کنند. چراکه کشورهای خارج از لیست به‌طور عمده کشورهایی با درجاتی اندک از قدرت هستند.

^۱. United Nations Development Programme

^۲. Human Development Index

^۳. Global Innovation Index (GII)

برای هر یک از ابعاد چهارگانه قدرت که در بالا معرفی شدند، نمره میانگینی برای هر کشور در نظر گرفته شده است و در نهایت نیز نمره نهایی هر کشور، میانگین این چهار نمره خواهد بود. حتی اگر مؤلفه آخر این شاخص، یعنی رهبری سیاسی، یک موضوع ذهنی به‌شمار آید، ارزیابی اهلر-سینکای (2015:60) از مطالعات پیشین (Gerring et al., 2014; Rhodes and Hart, 2014)، نشان می‌دهد که قدرت رهبری نیز تا حدودی قابل اندازه‌گیری است. همچنین با توجه به تعدد کشورها و نیز اینکه کشورهای بریکس در اغلب ابعاد قدرت به طور عمده جزو قدرت‌های برتر و کشورهای اصلی جهان هستند، ابعاد چهارگانه قدرت در این بررسی تنها برای ده کشور اصلی جهان به‌علاوه آفریقای جنوبی مورد محاسبه قرار گرفته است. بنابراین، مجموع کشورهای مورد ارزیابی طی این بخش، ۱۱ کشور می‌باشند.

جایگاه بریکس در مجموعه عوامل حیاتی؛ چنانچه در بالا نیز عنوان شد، مجموعه حیاتی یک کشور بعد مهمی از قدرت شامل تولید ناخالص داخلی، جمعیت، وسعت سرزمینی و توسعه انسانی را در بر می‌گیرد. برای محاسبه این بعد از قدرت از پایگاه داده‌های صندوق بین‌المللی پول (IMF, 2017) (برای تولید ناخالص داخلی و جمعیت)، فائو (FAO, 2017) (برای وسعت سرزمینی) و برنامه توسعه ملل متحد (UNDP, 2016:198-201) (برای شاخص توسعه انسانی) استفاده و نتایج در جدول شماره ۲ نشان شده است.

جدول شماره ۲، مجموعه حیاتی قدرت برای ۱۱ کشور منتخب را با لحاظ نمودن دو متغیر کلی محاسبه نموده است؛ نخست، تولید ناخالص داخلی، جمعیت و حوزه سرزمینی؛ و دومی تولید ناخالص داخلی، جمعیت، حوزه سرزمینی و توسعه انسانی. وقتی عامل توسعه انسانی را در نظر می‌گیریم، سلسله‌مراتب ۱۱ کشور بررسی شده از این قرار هستند؛ ایالات متحده، چین، روسیه، برزیل ژاپن، فرانسه، آلمان، هند، بریتانیا، ایتالیا و آفریقای جنوبی. با در نظر نگرفتن بعد توسعه انسانی، ایالات متحده، چین، روسیه و برزیل مجدداً رتبه‌های نخست را کسب می‌کنند و هند، آفریقای جنوبی، فرانسه، ژاپن، آلمان، ایتالیا و بریتانیا در جایگاه‌های بعدی قرار می‌گیرند.

جدول ۲: رتبه‌بندی کشورهای منتخب بر اساس قدرت مجموعه حیاتی

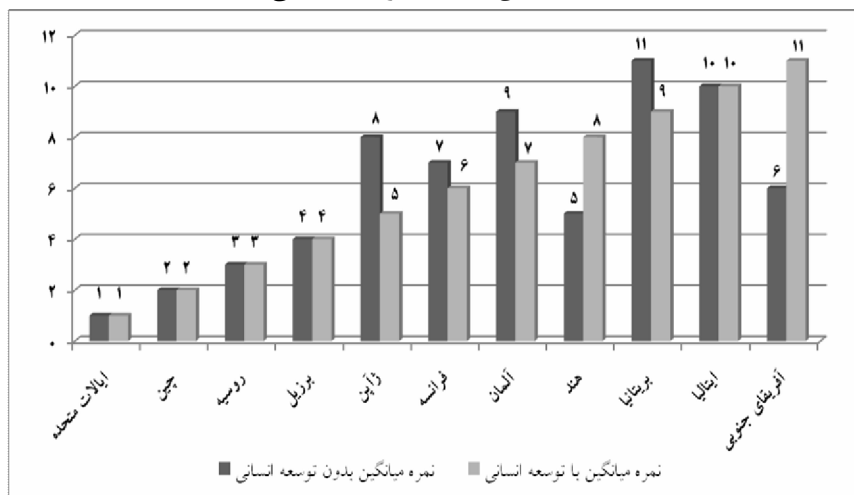
(در پرانتزها نمرات متناظر برای آخرین سال در دسترس آمده است)

کشور	تولید ناخالص داخلی (۱۹۱ کشور در سال ۲۰۱۷)	جمعیت (۱۹۱ کشور در سال ۲۰۱۷)	توسعه انسانی (۱۸۸ کشور در سال ۲۰۱۵)	وسعت سرزمینی (۲۳۰ کشور در سال ۲۰۱۶)	نمره میانگین یا توسعه انسانی	نمره میانگین بدون توسعه انسانی
ایالات متحده	۱ (۱.۰۰۰)	۳ (۰.۹۸۹)	۱۰ (۰.۹۲۰)	۴ (۰.۹۸۶)	۱ (۰.۹۷۴)	۱ (۰.۹۸۳)
چین	۲ (۰.۹۹۴)	۱ (۱.۰۰۰)	۹۰ (۰.۷۳۸)	۲ (۰.۹۹۵)	۲ (۰.۹۳۲)	۲ (۰.۹۷۶)
روسیه	۱۲ (۰.۹۴۲)	۹ (۰.۹۵۸)	۴۹ (۰.۸۰۴)	۱ (۱.۰۰۰)	۳ (۰.۹۲۶)	۳ (۰.۹۶۱)
برزیل	۸ (۰.۹۶۳)	۵ (۰.۹۷۹)	۷۹ (۰.۷۵۴)	۶ (۰.۹۷۸)	۴ (۰.۹۱۹)	۴ (۰.۹۵۹)
هند	۷ (۰.۹۶۸)	۲ (۰.۹۹۴)	۱۳۱ (۰.۶۲۴)	۸ (۰.۹۶۹)	۸ (۰.۸۸۸)	۵ (۰.۹۵۱)
آفریقای جنوبی	۳۳ (۰.۸۳۱)	۲۴ (۰.۸۷۹)	۱۱۹ (۰.۶۶۶)	۲۴ (۰.۹۰۰)	۱۱ (۰.۸۱۹)	۶ (۰.۸۶۶)
فرانسه	۵ (۰.۹۷۸)	۲۲ (۰.۸۹۰)	۲۱ (۰.۸۹۷)	۴۷ (۰.۸۰۰)	۶ (۰.۸۹۱)	۷ (۰.۸۶۱)
ژاپن	۳ (۰.۹۸۹)	۱۰ (۰.۹۵۲)	۱۷ (۰.۹۰۳)	۶۲ (۰.۷۳۴)	۵ (۰.۸۹۵)	۸ (۰.۸۶۰)
آلمان	۴ (۰.۹۸۴)	۱۷ (۰.۹۱۶)	۴ (۰.۹۲۶)	۶۳ (۰.۷۳۰)	۷ (۰.۸۸۹)	۹ (۰.۸۴۵)
ایتالیا	۹ (۰.۹۵۷)	۲۳ (۰.۸۸۴)	۲۶ (۰.۸۸۷)	۷۲ (۰.۶۹۱)	۱۰ (۰.۸۵۵)	۱۰ (۰.۸۱۰)
بریتانیا	۶ (۰.۹۷۳)	۲۱ (۰.۸۹۵)	۱۶ (۰.۹۰۹)	۶۶ (۰.۶۶۰)	۹ (۰.۸۵۹)	۱۱ (۰.۸۰۵)

Source: (IMF, 2017; FAO, 2017; UNDP, 2016: 198-201)

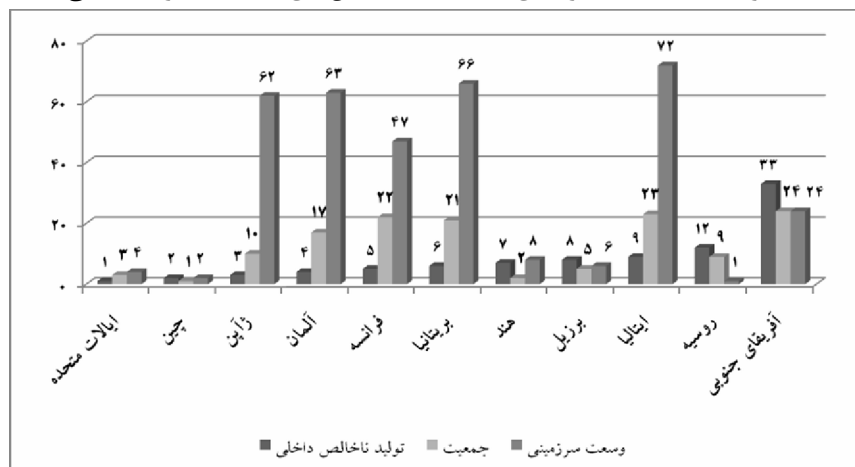
تفاوت میان دو ستون آخر جدول شماره ۲ قابل ملاحظه است. این تفاوت، بر عامل توسعه انسانی مبتنی است و بر این واقعیت تأکید دارد که ابعادی همچون آموزش، دانش، معیار زندگی و بهداشت به اندازه متغیرهایی همچون تولید ناخالص داخلی، حوزه سرزمینی و جمعیت برای قدرت حائز اهمیت هستند. نمودار شماره ۲، جایگاه کشورهای منتخب را در قدرت مجموعه حیاتی با و بدون محاسبه توسعه انسانی نشان می‌دهد. نمودار شماره ۳ نیز نشان‌دهنده جایگاه کشورهای منتخب در سایر شاخص‌های قدرت مجموعه حیاتی است.

نمودار ۲: جایگاه کشورهای منتخب از لحاظ قدرت مجموعه حیاتی (با و بدون محاسبه توسعه انسانی)



منبع: یافته‌های پژوهش

نمودار ۳: جایگاه کشورهای منتخب در شاخص‌های قدرت مجموعه حیاتی



منبع: یافته‌های پژوهش

جایگاه بریکس در حوزه دانش و فناوری؛ در دنیای امروز، برخورداری از توسعه اقتصادی دانش‌بنیان یکی از مهم‌ترین و پایدارترین معیارهای قدرت‌مندی به‌شمار می‌رود. در حال حاضر چندین شاخص پیچیده (نمایه‌های جامع) وجود دارند که سطح توسعه

اقتصادی دانش‌بنیان را نشان می‌دهند. این شاخص‌ها، تفاوت‌های میان کشورها در میزان استفاده از فناوری اطلاعات و نوآوری را در توسعه اقتصادی نشان می‌دهند. بدیهی است که تنها دولت‌های با بالاترین توسعه اقتصادی و اجتماعی از آمادگی توسعه اقتصاد شبکه‌ای (اقتصاد دانش‌بنیان و تحقق گسترده فناوری اطلاعات و ارتباطات) برخوردار هستند. کشورهایی که این سطح از دانش و فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات را در خدمت اقتصاد قرار داده‌اند در تولید محصولات با فناوری بالا پیشرو هستند و از این رو بالاترین جایگاه‌ها را در اقتصاد جهانی اشغال می‌کنند.

کشورهای با درجه بالای فناوری اطلاعات و ارتباطات در عین حال نتایج چشم‌گیری را نیز در کامیابی مردمان خود (رشد سرانه تولید ناخالص داخلی) به دست می‌آورند. آنچه مسلم است این تأثیر تنها زمانی اتفاق می‌افتد که یک کشور به آستانه مشخصی از استفاده از فناوری ارتباطات و اطلاعات از طریق حکمرانی توسعه اقتصادی-اجتماعی دست یافته باشد. کشورهایی که از جمعیت بی‌سواد بالاتری برخوردارند، نمی‌توانند به این مهم دست یابند.

نمرات میانگین ۱۱ کشور منتخب شامل دولت‌های عضو بریکس در شاخص نوآوری جهانی و شاخص رقابت‌پذیری جهانی^۱ طی جدول شماره ۳ محاسبه شده‌اند. اولی براساس ۸۱ متغیر است که دو زیرشاخص ورود نوآوری^۲ و خروج نوآوری^۳ را که حول هفت رکن ایجاد شده است، منعکس می‌سازد؛ نهادها (محیط سیاسی، محیط تنظیمی و محیط کسب‌وکار)، پژوهش و سرمایه انسانی (آموزش، آموزش عالی، پژوهش و توسعه)، زیرساخت (فناوری ارتباطات و اطلاعات، زیرساخت کلی و پایداری زیست‌محیطی)، مهارت بازار (اعتبار، سرمایه، رقابت و تجارت)، مهارت کسب‌وکار (دانش، کارگران، پیوندهای نوآوری و جذب دانش)، خروجی‌های فناوری و دانش (از چشم‌اندازی سه‌گانه: تولید، تأثیر، انتشار) و خروجی‌های خلاقانه (دارایی‌های غیر مشهود، کالا و خدمات خلاقانه و خلاقیت آنلاین).

شاخص دوم، یعنی شاخص رقابت‌پذیری جهانی حتی پیچیده‌تر از شاخص نخست است؛ چراکه دارای ۱۲ بعد و بیش از ۱۰۰ متغیر است. این شاخص به‌واسطه مؤلفه‌هایی همچون نوآوری، مهارت بازار، سرمایه انسانی، زیرساخت و نهادها با شاخص جهانی نوآوری را

^۱. Global Competitiveness Index

^۲. Innovation Input

^۳. Innovation Output

درمی‌آمیزد. امروزه مهارت‌ها و نوآوری مرتبط‌ترین محرک‌های رشد اقتصادی تلقی می‌شوند (Oehler-Şincai, 2015:61). داده‌های مربوط به مقایسه کشورهای منتخب برحسب شاخص نوآوری جهانی از گزارش دانشگاه کورنل (Cornell University et al., 2015:60-61)؛ و برای مقایسه براساس شاخص رقابت‌پذیری جهانی از گزارش اجلاس اقتصاد جهانی (World Economic, 2014-15: 14-15) استخراج شده‌اند.

جدول ۳: رتبه‌بندی کشورهای منتخب براساس قدرت دانش و فناوری

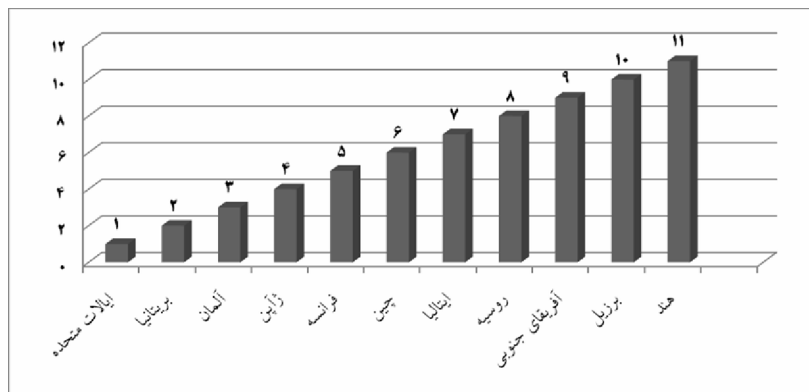
(در پراترها نمرات متناظر برای آخرین سال در دسترس آمده است)

کشور	شاخص نوآوری جهانی (۱۴۳ کشور در سال ۲۰۱۴)	شاخص رقابت‌پذیری جهانی (۱۴۴ کشور در سال ۲۰۱۴)	نمره میانگین و ترتیب کشورهای منتخب
ایالات متحده	۶ (۰.۹۶۵)	۳ (۰.۹۸۶)	۱ (۰.۹۷۶)
بریتانیا	۲ (۰.۹۹۳)	۹ (۰.۹۴۴)	۲ (۰.۹۶۹)
آلمان	۱۳ (۰.۹۱۶)	۵ (۰.۹۷۲)	۳ (۰.۹۴۴)
ژاپن	۲۱ (۰.۸۶۰)	۶ (۰.۹۶۵)	۴ (۰.۹۱۳)
فرانسه	۲۲ (۰.۸۵۳)	۲۳ (۰.۸۴۷)	۵ (۰.۸۵۰)
چین	۲۹ (۰.۸۰۴)	۲۸ (۰.۸۱۳)	۶ (۰.۸۰۸)
ایتالیا	۳۱ (۰.۷۹۰)	۴۹ (۰.۶۶۷)	۷ (۰.۷۲۸)
روسیه	۴۹ (۰.۶۶۴)	۵۳ (۰.۶۳۹)	۸ (۰.۶۵۲)
آفریقای جنوبی	۵۳ (۰.۶۳۶)	۵۶ (۰.۶۱۸)	۹ (۰.۶۲۷)
برزیل	۶۱ (۰.۵۸۰)	۵۷ (۰.۶۱۱)	۱۰ (۰.۵۹۶)
هند	۷۶ (۰.۴۷۶)	۷۱ (۰.۵۱۴)	۱۱ (۰.۴۹۵)

Source: (Cornell University et al., 2015: 60-61; World Economic, 2014-15: 14-15)

یافته‌های ارائه شده در جدول شماره ۳ نشان می‌دهد که هیچ‌کدام از کشورهای بریکس در حوزه اقتصاد دانش‌بنیان از جایگاه مطلوبی برخوردار نیستند. در میان کشورهای در حال توسعه و نوظهور از جمله بریکس، چین با دارا بودن رتبه‌های بیست‌وهشتم و بیست‌ونهم جهان در شاخص‌های رقابت‌پذیری جهانی و نوآوری جهانی بهترین جایگاه را دارد. نمودار شماره ۴ ترتیب کشورهای منتخب از لحاظ جایگاه قرار گرفتن در شاخص قدرت دانش و فناوری را نشان می‌دهد.

نمودار ۴: جایگاه کشورهای منتخب در شاخص رقابت پذیری و نوآوری جهانی



منبع: یافته‌های پژوهش

جایگاه بریکس از لحاظ قدرت نظامی؛ توانایی نظامی، بعد مهم و سنتی قدرت به‌شمار می‌آید. در جدول شماره ۴، کشورهای یازده‌گانه منتخب از نقطه‌نظر نیروی نظامی مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند. برای این منظور به شاخص پیچیده‌ای اتکا شده است که براساس بیش از ۵۰ متغیر حول ظرفیت نظامی برحسب نیروی انسانی، نظام‌های سرزمینی، قدرت دریایی و هوایی، منابع، پشتیبانی، ظرفیت‌های مالی و نقاط قوت جغرافیایی ایجاد شده‌اند. از نظر مقاله حاضر، هزینه‌های نظامی (هنگامی که سرمایه خردمندان تخصیص یافته است) و نیروی انسانی، قوی‌ترین عوامل تعیین‌کننده‌ای هستند که بر توان نظامی تأثیر می‌گذارند. در نتیجه میانگین نمره‌ها براساس سه متغیر هزینه‌های نظامی، توسعه انسانی و توان نظامی محاسبه شده است. برای تعیین تأثیر سرمایه انسانی بر توان نظامی، نخست نمره میانگین هزینه‌های نظامی و شاخص توان نظامی محاسبه و سپس میانگین هر سه مؤلفه منظور شده است.

برای محاسبه یافته‌های جدول زیر از داده‌های گزارش تازه موسسه تحقیقات صلح استکهلم^۱ (SIPRI, 2015:15-21) (برای هزینه‌های نظامی)، برنامه توسعه ملل متحد^۲ (UNDP, 2016) (برای شاخص توسعه انسانی) و گزارش تارنمای معتبر گلوبال فایر پاور^۳ (Global Firepower, 2017) (برای شاخص توان نظامی) استفاده شده است.

^۱. Stockholm International Peace Research Institute (SIPRI)

^۲. Global Firepower

جدول ۴: رتبه‌بندی کشورهای منتخب براساس توان نظامی

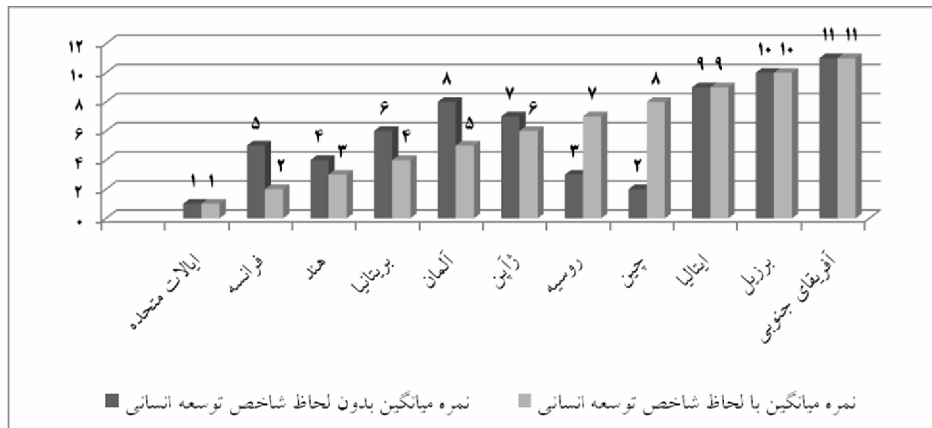
(در پراتزها نمرات متناظر برای آخرین سال در دسترس آمده است)

کشور	هزینه‌های نظامی (۱۴۵ کشور در سال ۲۰۱۷)	توسعه انسانی (۱۸۸ کشور در سال ۲۰۱۵)	شاخص توان نظامی (۱۳۶ کشور در سال ۲۰۱۷)	نمره میانگین بدون لحاظ شاخص توسعه انسانی	نمره میانگین یا لحاظ شاخص توسعه انسانی
ایالات متحده	۱ (۱.۰۰۰)	۱۰ (۰.۹۲۰)	۱ (۱.۰۰۰)	۱ (۱.۰۰۰)	۱ (۰.۹۷۳)
چین	۲ (۰.۹۹۳)	۹۰ (۰.۷۳۸)	۳ (۰.۹۸۵)	۲ (۰.۹۸۹)	۸ (۰.۹۰۵)
روسیه	۴ (۰.۹۷۹)	۴۹ (۰.۸۰۴)	۲ (۰.۹۹۲)	۳ (۰.۹۸۵)	۷ (۰.۹۲۵)
هند	۵ (۰.۹۷۲)	۲۶ (۰.۸۸۷)	۴ (۰.۹۷۷)	۴ (۰.۹۷۴)	۳ (۰.۹۴۵)
فرانسه	۶ (۰.۹۶۵)	۱۶ (۰.۹۰۹)	۵ (۰.۹۷۰)	۵ (۰.۹۶۷)	۲ (۰.۹۴۸)
بریتانیا	۷ (۰.۹۵۸)	۲۱ (۰.۸۹۷)	۶ (۰.۹۶۳)	۶ (۰.۹۶۰)	۴ (۰.۹۳۹)
ژاپن	۸ (۰.۹۵۲)	۱۷ (۰.۹۰۳)	۸ (۰.۹۴۸)	۷ (۰.۹۵۰)	۶ (۰.۹۳۴)
آلمان	۹ (۰.۹۴۴)	۴ (۰.۹۲۶)	۱۰ (۰.۹۳۳)	۸ (۰.۹۳۸)	۵ (۰.۹۳۵)
ایتالیا	۱۲ (۰.۹۲۴)	۷۹ (۰.۷۵۴)	۱۱ (۰.۹۲۶)	۹ (۰.۹۲۵)	۹ (۰.۸۶۸)
برزیل	۱۱ (۰.۹۳۱)	۱۳۱ (۰.۶۲۴)	۱۴ (۰.۹۰۴)	۱۰ (۰.۹۱۷)	۱۰ (۰.۸۱۹)
آفریقای جنوبی	۴۶ (۰.۶۸۹)	۱۱۹ (۰.۶۶۶)	۲۳ (۰.۷۶۴)	۱۱ (۰.۷۲۶)	۱۱ (۰.۷۰۶)

Source: (SIPRI, 2015: 15-21; UNDP, 2016; Global Firepower, 2017)

همان‌گونه که از یافته‌های جدول فوق برمی‌آید، کشورهای بریکس در سلسله مراتب قدرت نظامی جهانی بدون محاسبه شاخص توسعه انسانی از جایگاه مطلوبی برخوردار هستند به‌ویژه چین و روسیه که در رده دوم و سوم جهان جای دارند. اما با لحاظ شاخص توسعه انسانی، کشورهای بریکس در بهترین حالت در جایگاه سوم قرار دارند که مربوط به هندوستان است. لحاظ نمودن شاخص توسعه انسانی در محاسبه قدرت نظامی کشورها به دلیل اهمیت کیفیت نیروی انسانی شاغل در بخش نظامی، پشتیبانی آن از سوی جمعیت غیرنظامی و مؤثر بودن شاخص‌های مربوط به توسعه پایدار در تداوم قدرت نظامی است (شاخص‌های مربوط به توسعه پایدار، بخش مهمی از سنجش‌های توسعه انسانی را تشکیل می‌دهند). نمودار شماره ۵، جایگاه کشورهای منتخب را براساس توان نظامی با و بدون محاسبه توسعه انسانی نشان می‌دهد.

نمودار ۵: کشورهای منتخب براساس توان نظامی (با و بدون محاسبه توسعه انسانی)



منبع: یافته‌های پژوهش

جایگاه بریکس از لحاظ کیفیت رهبری؛ از میان متغیرهای چهارگانه قدرت‌مندی که طی این مقاله معرفی شدند، متغیر رهبری سیاسی به رغم اهمیت بالایی که دارد از لحاظ سنجش با مشکل مواجه است. چراکه معیارهای مربوط به آن نسبی بوده و بیشتر ذهنی است تا عینی. با این همه، پژوهش‌هایی که در صدد مطالعه این بعد از قدرت برآمده‌اند، به طور عمده از یکسری شاخص‌های مشابه برای ارزیابی این بعد از قدرت بهره برده‌اند و مقاله حاضر نیز به همین شیوه پیش رفته است.

در حال حاضر طرح شاخص سرمایه رهبری^۱ با مدیریت پائول هارت (Hart et al., 2017)، استاد مدیریت عمومی در دانشکده حکمرانی اوترخت^۲ در دست انجام است که در صورت تکمیل با توجه به سنج‌های دقیقی که برای آن در نظر گرفته شده است، می‌تواند در تعیین قدرت رهبری کشورها بسیار مؤثر و کاربردی باشد. کنسرسیوم اروپایی برای پژوهش سیاسی^۳ نیز با ابراز نیاز مبرم به شاخص‌های تطبیقی فراکشوری به منظور آغاز پژوهش‌های جغرافیایی و سنجشی، پروژه مشابهی را آغاز نموده که هنوز به نتیجه نرسیده است (ECPR, 2017). در غیاب چنین شاخص پیچیده‌ای در مقاله پیش‌رو نمی‌توان این شکل از قدرت را به‌دقت

^۱ Leadership Capital Index (LCI)

^۲ Paul Hart

^۳ Utrecht School of Governance

^۴ European Consortium for Political Research

تخمین زد. اما در صورتی که دیدگاه و هدف استراتژیک حکومت در نظر گرفته شود و توانایی تصمیم‌گیری و انتخاب اهداف قابل حصول و خواست تعقیب این اهداف به‌عنوان معیار انتخاب شوند، شواهد مستقیم و درک عینی موجود نشان می‌دهد که تمام کشورهای بریکس از رهبری سیاسی قدرت‌مندی برخوردارند.

با این همه، همچون سه متغیر پیشین به ابزار تناسب‌پذیری نیاز است تا بتوان کشورهای بریکس را با دیگر قدرت‌های اصلی از لحاظ کیفیت رهبری مقایسه نمود. بر این اساس با توجه به مشکلاتی که در بالا گفته شد، برای سنجش رهبری سیاسی تنها می‌توان به ارزیابی کیفیت حکمرانی بسنده کرد. برای رسیدن به این هدف، پژوهش حاضر به شاخص‌های حکمرانی جهانی که از سوی بانک جهانی ارائه شده اتکا نموده است (World Bank, 2016). این شاخص‌ها، ۶ بعد حکمرانی و بیش از ۲۰۰ متغیر را برای ۲۱۵ کشور محاسبه کرده است: صدا و مسئولیت‌پذیری (پاسخ‌گویی)^۱، ثبات سیاسی و فقدان خشونت/تروریسم^۲، کارایی دولت^۳، کیفیت مقررات^۴، حکومت قانون^۵ و کنترل فساد^۶.

یافته‌های جدول شماره ۵ نشان می‌دهد که هیچ‌کدام از کشورهای بریکس وضعیت مناسبی به‌لحاظ کیفیت رهبری سیاسی ندارند یا در واقع از حکمرانی مطلوب فاصله زیادی دارند. از میان کشورهای عضو ائتلاف بریکس، تنها آفریقای جنوبی است که کمی بیش از ۵۰ درصد الزامات حکمرانی مطلوب را رعایت می‌کند. چین و روسیه نیز بدترین کشورهای بریکس از لحاظ کیفیت حکمرانی سیاسی به‌شمار می‌آیند. نمودار شماره ۶، جایگاه کشورهای منتخب را براساس کشورهای منتخب براساس کیفیت حکمرانی نشان می‌دهد.

¹. Voice and Accountability

². Political Stability and Absence of Violence

³. Government Effectiveness

⁴. Regulatory Quality

⁵. Rule of Law

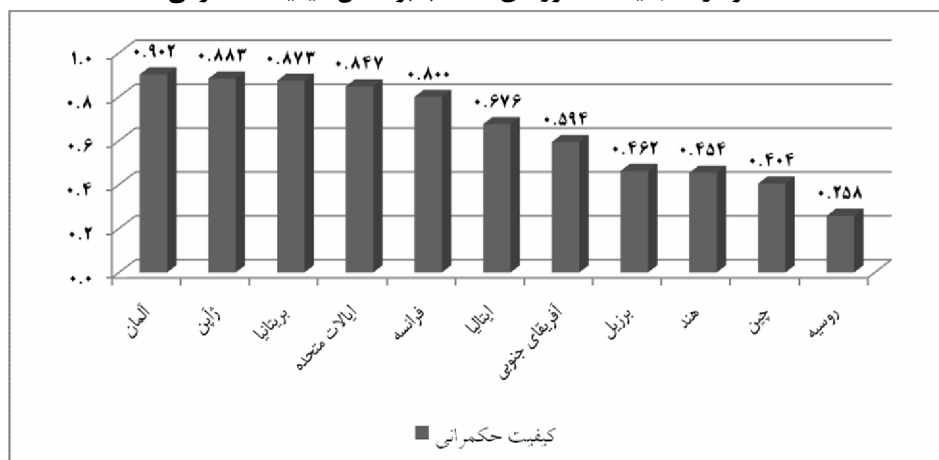
⁶. Control of Corruption

جدول ۵: رتبه‌بندی کشورهای منتخب براساس کیفیت حکمرانی

کشور	مسئولیت‌پذیری	فقدان خشونت / کارایی دولت	کیفیت مقررات	حکومت قانون	کنترل فساد	کیفیت حکمرانی (میانگین)
آلمان	۰.۹۴۶	۰.۷۱۰	۰.۹۴۲	۰.۹۶۱	۰.۹۳۷	۰.۹۰۱
ژاپن	۰.۷۷۹	۰.۸۶۲	۰.۹۵۶	۰.۹۰۴	۰.۹۰۹	۰.۸۸۲
بریتانیا	۰.۹۰۶	۰.۵۹۲	۰.۹۲۸	۰.۹۵۲	۰.۹۴۲	۰.۸۷۳
ایالات متحده	۰.۸۴۳	۰.۵۸۷	۰.۹۱۳	۰.۹۱۸	۰.۸۹۹	۰.۸۴۷
فرانسه	۰.۸۲۳	۰.۴۴۵	۰.۸۹۹	۰.۸۳۲	۰.۸۹۴	۰.۷۹۹
ایتالیا	۰.۷۹۴	۰.۵۸۲	۰.۷۱۷	۰.۷۵۱	۰.۵۹۸	۰.۶۷۵
آفریقای جنوبی	۰.۶۸۱	۰.۴۲۶	۰.۶۵۰	۰.۶۲۲	۰.۶۰۲	۰.۵۹۴
برزیل	۰.۶۱۷	۰.۳۰۳	۰.۴۷۸	۰.۴۶۸	۰.۳۸۷	۰.۴۶۲
هند	۰.۵۸۸	۰.۱۴۶	۰.۵۷۴	۰.۴۱۶	۰.۴۷۳	۰.۴۵۳
چین	۰.۰۷۳	۰.۲۷۴	۰.۶۷۹	۰.۴۴۴	۰.۴۹۲	۰.۴۰۴
روسیه	۰.۱۵۶	۰.۱۷۰	۰.۴۴۴	۰.۳۷۳	۰.۱۹۱	۰.۲۵۸

Source: (World Bank, 2016)

نمودار ۶: جایگاه کشورهای منتخب براساس کیفیت حکمرانی



منبع: یافته‌های پژوهش

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر ناظر بر شناسایی اهداف و معرفی ظرفیت‌ها و محدودیت‌های بریکس در جهت تحقق اهداف آشکار و پنهان اعضای این ائتلاف و به‌ویژه روسیه بود. تحلیل یافته‌ها نشان می‌دهد که بریکس به‌عنوان یک گروه غیر رسمی اقتصادهای نوظهور از زمان برگزاری

نشست‌های منظم سران در سال ۲۰۰۹ تا به امروز، هم به صورت عینی و هم از لحاظ اندیشه‌ای در بسیاری از ابعاد سیاسی و اقتصادی تکامل یافته است. نقش کشورهای بریکس با توجه به عملیاتی نمودن پروژه‌های مالی در قالب بانک توسعه جدید و ترتیبات ذخیره اضطراری به لحاظ اقتصادی امیدبخش تر بوده است. پیشرفت کشورهای بریکس در جهت همگرایی بیشتر و ارتقای سطح همکاری‌های مشترک در حوزه‌های گوناگون باعث افزایش توجهات جهانی به این شکل از همکاری درونی کشورهای جنوب و در حال توسعه شده است. براین اساس، انتظار می‌رود که بریکس نقش مهمی را در حیطه ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک آینده جهان ایفا نماید.

کشورهای بریکس، اگرچه امروزه در مرحله دشواری قرار دارند و علاوه بر دغدغه‌ها و رقابت‌های درونی با تهدیدهای ایالات متحده به مثابه حافظ نظم بین‌المللی مستقر نیز دست به گریبان هستند، اما توانسته‌اند اساس نظمی جایگزین را در پویایی‌های ساختاری نظام بین‌المللی تحت سلطه غرب پدید آورند. مهم‌ترین مشخصه‌هایی که بریکس را تعریف می‌کند، همکاری جنوب-جنوب است که این ائتلاف از قدرت‌های نوظهور را به عنوان یک کارگزار ماندنی تر می‌کند. گسترش دستورکار سازمانی بریکس از اقتصاد ملی به ابعاد بزرگ‌تر مربوط به دغدغه‌های امنیتی و اقتصادی جهانی همچون همکاری در فعالیت‌های ضدتروریستی نیز نشان از تکامل بریکس دارد. بنابراین بریکس در درازمدت ظرفیت آن را دارد تا به عنوان یک اجتماع مؤثر چندجانبه و قدرت‌مند در نظم جهانی ظاهر شود.

این نتیجه‌گیری به آن معنی است که بریکس توانسته است امید به تغییر حکمرانی جهانی و جایگزینی نظم بین‌المللی آمریکا-محور مستقر با نظمی عادلانه را در اذهان عمومی زنده سازد. اما بدیهی است که از ایجاد چنین امیدی تا تحقق آن، راه دشواری در پیش خواهد داشت. تغییر در حکمرانی جهانی علاوه بر نیاز به ابتکارات، ایده‌ها و خلاقیت‌ها در طراحی نظم بین‌المللی جدید، شامل تخریب پایه‌های نظم مستقر نیز می‌شود. این در حالی است که کشورهای بریکس نیز همچون سایر بازیگران در درون نظام سرمایه‌داری بین‌المللی غرب-محور به پیش می‌روند و بنابراین می‌توان گفت که بسیاری از تعاملات آنها خواسته یا ناخواسته به نفع نظم بین‌المللی مستقر در جریان است. البته کشورهای بریکس با ایجاد بانک توسعه جدید و ترتیبات ذخیره اضطراری خواهان دور زدن رژیم‌های

قوام‌بخش نظم موجود هستند که در صورت تقویت آنها، امکان تغییر حکمرانی جهانی نیز افزایش خواهد یافت.

قدرت نهایی بریکس جهت تحقق اهدافش در واقع، برآیند قدرت تک‌تک اعضا است که با کنار هم قرار گرفتن، ضریب تأثیر و کارایی قدرت جمعی آنها را افزایش خواهد داد. مقاله حاضر ارزیابی مفصلی از قدرت اعضای بریکس در مقایسه با دیگر کشورهای اصلی جهان در چهار بعد از قدرت شامل مجموعه حیاتی، توان نظامی، عملکرد اقتصادی و کیفیت حکمرانی ارائه نمود. یافته‌های مربوطه نشان می‌دهد که تقریباً همه نمرات اعضای بریکس در خصوص مجموعه حیاتی و توان نظامی هنگامیکه شاخص مربوط به توسعه انسانی در آنها لحاظ نشده است بالاتر از عملکرد اقتصادی و کیفیت حکمرانی هستند. در حالی که آلمان، ژاپن و بریتانیا در زمینه‌های کیفیت حکمرانی و اقتصادی قوی‌تر می‌باشند. بدترین نتایج برای اعضای بریکس در زمینه کیفیت حکمرانی است. در خصوص سه مؤلفه نخست قدرت (مجموعه حیاتی، عملکرد اقتصادی و توان نظامی بدون لحاظ شاخص توسعه انسانی)، چین برای همه این مؤلفه‌ها نمره بالا و آفریقای جنوبی نمره‌های متوسط رو به پایین اخذ می‌نمایند. در حالی که برزیل، روسیه و هند ارزش‌های بالاتری را برای مؤلفه‌های اول و سوم (مجموعه حیاتی و توان نظامی) و ارزش‌های پایین‌تری را برای مؤلفه دوم (عملکرد اقتصادی) از خود نمایان می‌سازند.

در مجموع، جایگاه کشورهای بریکس به‌جز در قدرت حیاتی و توان نظامی هنگامی که شاخص مربوط به توسعه انسانی در آنها لحاظ نشده است، مطلوب نمی‌باشد و این در حالی است که رهبری تغییر حکمرانی جهانی نیازمند برخورداری از چیزی بیش توانایی‌های حیاتی و نظامی بدون لحاظ شاخص توسعه انسانی است. این دو دسته از توانایی‌ها برای بقا، ضروری و احتمالاً کافی خواهند بود، اما تا زمان دستیابی کشورهای بریکس به شاخص‌های حکمرانی مطلوب، اقتصاد دانش‌بنیان و توان نظامی با لحاظ شاخص توسعه انسانی امکان جایگزینی نظمی عادلانه با نظم آمریکا-محور مستقر میسر نخواهد بود. بنابراین کشورهای بریکس در وهله نخست، نیازمند بازنگری در داخل و تغییر در نحوه حکمرانی سیاسی خود می‌باشند.

مشکل عدم برخورداری اعضای بریکس از مجموعه توانایی‌های لازم برای تغییر نظم بین‌المللی به‌ویژه در خصوص روسیه بسیار مشهود است. مسکو به‌رغم داشتن انگیزه‌های

سیاسی قوی برای تغییر حکمرانی جهانی که می‌توان آن را عمده دلیل تأسیس بریکس نیز به حساب آورد، حتی در مقایسه با دیگر کشورهای بریکس از توانایی‌های لازم برای تحقق این هدف برخوردار نیست. روسیه به‌جز توانایی در عرصه نظامی آنهم بدون لحاظ شاخص توسعه انسانی و برخورداری از وسعت سرزمینی و پیرو آن منابع انرژی در سایر شاخص‌های سنجش قدرت چیزی برای عرضه ندارد. به‌همین دلیل به‌نظر می‌رسد که روسیه با پیشنهاد ایجاد بریکس و پیش از آن، تشکیل سازمان همکاری شانگهای در صدد همگرا نمودن قدرت‌های هم‌فکر غیرغربی در راستای پیشبرد انگیزه‌های سیاسی خود بوده است.

در مجموع می‌توان اظهار داشت که در حال حاضر محدودیت‌های بریکس برای دگرگونی در نظم بین‌المللی و تغییر حکمرانی جهانی، تا حدودی بیش از ظرفیت‌های آن است. این محدودیت‌ها در کل شامل ضعف داخلی تمامی کشورهای بریکس در دو مؤلفه مهم قدرت یعنی رهبری سیاسی و اقتصاد دانش‌بنیان و ضعف نسبی اکثر آنها در مؤلفه توانایی نظامی و همچنین برخی از اعضا در قدرت مجموعه حیاتی است، هنگامی که شاخص‌های مربوط به توسعه انسانی در آن لحاظ شوند. سطح دوم مشکلات نیز به روابط فی‌مابین اعضای این ائتلاف و واگرایی درونی آنها باز می‌گردد به‌ویژه زمانی که بحث تغییر حکمرانی جهانی پیش می‌آید، امری که لازمه آن درافتادن با حافظ نظم مستقر یعنی ایالات متحده است.

پاسخ به پرسش فرعی مقاله مبنی بر این که «آیا بریکس ظرفیت آنرا دارد که منجر به تضعیف نهادهای آمریکا محور در مدیریت اقتصاد جهانی و خلق رژیم‌های جایگزین شود؟» علاوه بر تدقیق در گذشته، نیازمند بررسی احتمالات آینده نیز خواهد بود. در این زمینه، اگرچه تحلیل روندهای پیشین، پاسخ قطعی برای تحولات آینده نخواهد داشت اما با در نظر گرفتن تلاش‌های بریکس که طی مقاله حاضر از آنها صحبت شد، چهار سناریوی توسعه بریکس محتمل‌تر خواهد بود. نخست، حفظ وضعیت «باشگاه ملت‌های نوظهور» به نحوی که امروزه وجود دارد و بحث درخصوص دستورکار جهانی که دیگر اتحادهای فراملی و دولت‌ها آنها را تنظیم کرده‌اند (همچون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی)؛ دوم، دستیابی کشورهای اعضای بریکس به شاخص‌های حکمرانی مطلوب و بهره‌گیری از ابزار همگرایی همچون گسترش عضویت و ایجاد رژیم‌ها برای نفوذ در دستورکار اقتصاد سیاسی بین‌الملل؛ سوم، ایجاد تجارت و رشد اقتصادی میان کشورهای بریکس با تقویت همگرایی

اقتصادی و ایجاد یک اتحادیه اقتصادی تکامل یافته به نحوی که این اتحادیه با اتکا به قدرت اقتصادی رو به رشد خود قادر خواهد بود تا پاسخ‌هایی به چالش‌هایی که این کشورها با آنها مواجه هستند، پیدا کند؛ و چهارم، تعقیب نه تنها همگرایی اقتصادی بلکه همگرایی سیاسی و فرهنگی. در واقع، تنها در صورتی که همگرایی اقتصادی در بریکس به درجه قابل توجهی ارتقا یابد، کشورهای عضو قادر خواهند بود تا به سطح رقابت جهانی کافی برای پرداختن به مشکلات جهانی که بشر با آنها مواجه است، دست یابند.

هر سناریو از ابتکارات همگرایی اقتصادی و سیاسی متفاوتی برخوردار است که باید تحقق یابد. به عنوان مثال، سناریوی آخر می‌تواند شامل گام‌هایی برای سفر بدون روادید بین این کشورها، ایجاد ارکان فراملی مافوق ارکان داخلی، توسعه راهکارهای مشترک برای موضوعات امنیت، تعقیب سیاست خارجی هماهنگ‌شده، ایجاد نیروهای نظامی واکنش سریع مشترک و همگرایی مناطق مجاور باشد که به صورت گام به گام تحقق یابند.

امروزه به یقین می‌توان گفت که بریکس به عنوان یک بازیگر سیاسی وارد عرصه سیاست جهانی شده است. ملت‌های عضو بریکس از حق حاکمیت کامل برخوردارند و می‌توانند برخلاف بسیاری از قدرت‌های بزرگ امروز جهان، سیاست خارجی مستقلی را در پیش بگیرند که توسط هیچ اتحاد یا انجمنی محدود نشده است. آنها از ظرفیت اقتصادی کافی برای پیگیری اهداف خود نیز برخوردارند. این کشورها در موقعیت‌های بی‌شماری در خصوص طیف وسیعی از موضوعات در خصوص دستور کار جهانی - از جنگ در سوریه گرفته تا تحریم‌های بین‌المللی - بیانیه‌های سیاسی ارائه داده‌اند و اغلب این بیانیه‌ها در تناقض آشکار با مواضعی است که دولت‌های جی ۷ اتخاذ کرده‌اند.

در هر حال به رغم ظرفیت جمعی آنها و قدرت هر عضو، پایداری بریکس به این بستگی دارد که چگونه می‌توانند با چالش‌های عصر مدرن دست و پنجه نرم کنند. پیش نیاز موفقیت در این امر نیز تداوم رشد اقتصادی پایدار، توجه به معیارهای حکمرانی مطلوب در داخل، هماهنگی درونی و ارتقای سطح کمی و کیفی مناسبات میان بریکس و دیگر ائتلاف‌های مربوط به قدرت‌های نوظهور است. بر این اساس پاسخ اولیه به پرسش فرعی مقاله را می‌توان صادق دانست و اظهار داشت که «بریکس ظرفیت آنرا دارد تا در بلندمدت منجر به تضعیف نهادهای آمریکا محور در مدیریت اقتصاد جهانی و خلق رژیم‌های جایگزین شود و نظم بین‌المللی جدیدی را پایه‌گذاری نماید.» با این همه، تحقق این امر

تنها منوط به تداوم تلاش‌های اعضای این ائتلاف و مهم‌تر از آن، توجه به معیارهای توسعه پایدار و حکمرانی سیاسی مطلوب در درون دولت‌های عضو است.

پاسخ به پرسش اصلی مقاله مبنی بر اینکه «انتظارات روسیه از بریکس چیست و تا چه میزان قابل تحقق خواهد بود؟»، علاوه بر بررسی اهداف کلان روسیه در نظام بین‌الملل، نیازمند مطالعه مسیری که بریکس پیموده است نیز می‌شود. بریکس امروزه معرف باشگاهی از قدرت‌های نوظهور است که سعی دارند همگرایی سیاسی و اقتصادی خود را در واکنش به چالش‌های جدید جهانی افزایش دهند. دلیلی که این فرصت در دست این پنج کشور قرار گرفت به طور خاص به دلیل نهادهای مشابهی است که یا نمی‌توانند با چالش‌های جهانی امروز مقابله کنند و یا از منابع کافی برای تحقق این هدف برخوردار نیستند.

در این شرایط، تنها با تغییر نظم بین‌المللی تک‌قطبی یا سلسله‌مراتبی و تبدیل آن به نظامی چندقطبی است که امکان ظهور قدرت‌های جدید در رأس نظام بین‌الملل فراهم می‌آید. بدیهی است که تحقق چنین شرایطی در گرو تضعیف نهادها و رژیم‌های حافظ نظم مستقر خواهد بود. در این میان، رژیم‌های پولی و مالی بین‌المللی که ایالات متحده در فردای جنگ جهانی دوم مستقر و مستحکم ساخته است، بیشترین تأثیر را بر تداوم نظم بین‌المللی موجود دارند. از این‌رو، تضعیف و در نهایت جایگزینی آنها با نهادها و رژیم‌های جدید، تنها راه ممکن برای تغییر نظام بین‌الملل و سوق دادن آن به نظامی چندقطبی خواهد بود.

همه این واقعیات به هم پیوسته نشان می‌دهد که هدف غایی روسیه از نهادسازی‌های جدید در نظام بین‌الملل و به‌ویژه سازمان همکاری شانگهای و ائتلاف کشورهای بریکس، تضعیف نهادهای آمریکایی-محور در مدیریت نظم جهانی و خلق رژیم‌های جایگزین به‌منظور ایجاد نظم بین‌الملل چندقطبی است. در خصوص بریکس نیز روسیه در گام نخست درصدد جایگزین ساختن رژیم مالی برتون وودز و به‌طور مشخص بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول با نهادهای جدید، با هدف تأسیس رژیم جدید مالی بین‌المللی است. با این همه، روسیه هم از ضعف‌های خود و هم دیگر اعضای بریکس آگاه است و نه می‌خواهد و نه می‌تواند که در کوتاه‌مدت نهادهایی که خود و سایر کشورها به‌مدت چندین دهه از آنها تبعیت کرده است را براندازد.

با این‌همه به‌چالش طلبیدن نهادهای مالی مقوم نظم مستقر، سرآغازی خواهد بود برای ایجاد تغییرات اساسی در آنها که یا در ادامه منجر به تقویت جایگاه قدرت‌های نوظهور

در نظم بین‌المللی موجود خواهد شد و ماهیت این نظم را خدشه‌دار خواهد ساخت و یا اینکه در نهایت باعث فروپاشی آن و استقرار نظمی کاملاً جدید خواهد گردید. در حالت دوم، روسیه امیدوار است که بتواند به‌عنوان یکی از قطب‌های قدرت ظهور یابد و در حالت نخست، دست‌کم جایگاهی بهتر از امروز در سلسله‌مراتب قدرت جهانی کسب نماید.

بدیهی است که نیل به این هدف نیازمند تلاش‌های وسیع مسکو برای ایجاد همگرایی و هماهنگی در اهداف و منافع قدرت‌های نوظهور خواهد بود و اینکه آیا این حرکت نهایتاً با موفقیت همراه خواهد بود یا خیر در پاسخ به پرسش فرعی مقاله آمد. با این همه تا جایی که به محتوای بخش نخست پرسش اصلی مربوط می‌شود، پاسخ اولیه مقاله مبنی بر اینکه «روسیه انتظار دارد بریکس (متغیر مستقل) بتواند با تضعیف نهادهای آمریکا محور در مدیریت اقتصاد جهانی و خلق رژیم‌های جایگزین (متغیر میانجی)، منجر به ایجاد نظام بین‌الملل چندقطبی (متغیر وابسته) شود که روسیه یکی از قطب‌های آن باشد»، کاملاً منطبق بر تحلیل یافته‌های پژوهش است. در رابطه با بخش دوم پرسش اصلی نیز با تکیه بر پاسخ پرسش فرعی مقاله می‌توان اظهار داشت که «چنانچه بریکس بتواند در بلندمدت منجر به تضعیف نهادهای آمریکا-محور در مدیریت اقتصاد جهانی و خلق رژیم‌های جایگزین شود، تنها منجر به جایگزینی قدرت چین با ایالات متحده خواهد شد و روسیه کماکان وضعیتی شبیه به آنچه هست را خواهد داشت.» بنابراین در مجموع فرضیه‌های اصلی و فرعی مقاله را می‌توان صادق دانست.

منابع و مأخذ

– رضایی اسکندری، داود (۱۳۹۴)، «روسیه بریکس را ضد غربی می‌کند؟»، *دیپلماسی ایرانی*، ۲۶ تیرماه، قابل دسترس در: <http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1949702>. تاریخ دسترسی: ۱۷ خرداد

۱۳۹۷

– مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۶)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.

– قاسمی، فرهاد (۱۳۹۶)، *اصول روابط بین‌الملل*، تهران: نشر میزان.

– Aberg, J. H. S. (2017). *Status, Revisionism, and Great Power Strategy: US-China Positional Competition and the Struggle for Leadership in Asia-Pacific* (Doctor's thesis), Hong Kong: Lingnan University.

– Arbatov, A. (2018), "Collapse of the World Order?; The Emergence of a Polycentric World and Its Challenges", *Russia in Global Affairs*, No 1, Available at:

<http://eng.globalaffairs.ru/number/Collapse-of-the-World-Order-19442>,

Accessed on: 27 June 2018.

– Barma, N., Chiozza, G., Ratner, E. and Weber, S. (2009), "A World without the West? Empirical Patterns and Theoretical Implications", *Chinese Journal of International Politics* 2(3).

– Breslin, S. (2017), "Paradigm(s) Shifting? Responding to China's Response to the Global Financial Crisis", In W. Grant and G. K. Wilson (Eds.), *The Consequences of the Global Financial Crisis: The Rhetoric of Reform and Regulation* (pp. 226-246), Oxford University Press.

– Bremmer, I. (2017), "The Mixed Fortunes of the BRICS Countries, in 5 Facts", *The Times*, 1 September, Available at: <http://time.com/4923837/brics-summit-xiamen-mixed-fortunes>, Accessed on: 22 June 2018.

– Cornell University, INSEAD and WIPO (2015), *The Global Innovation Index 2014: The Human Factor in Innovation*, Geneva: World Intellectual Property Organization (WIPO).

– de Albuquerque, A. and Lycariao, D. (2018), "Winds of Change? BRICS as a Perspective in International Media Research", *International Journal of Communication* 12(2).

– ECPR (2017), "Strengthening Local Governance Capacity through Interactive Political Leadership", Available at:

<https://ecpr.eu/Events/PanelDetails.aspx?PanelID=6774&EventID=96>, Accessed on: 12 May 2018.

– FAO (2017), "Countries of the World Ordered by Land Area", Available at: <http://www.fao.org/faostat/en/#data/RL>, Accessed on: 30 June 2018.

- Gerring, J., Oncel, E., Morrison, K. M. and Keefer, P. (2014), The Global Leadership Project: A Comprehensive Database of Political Elites, *SSRN*, 1 September, Available at: <http://ssrn.com/abstract=2491672>, Accessed on: 22 June 2018.
- *Global Firepower* (2017), “2017 Military Strength Ranking”, Available at: <https://www.globalfirepower.com/countries-listing.asp>, Accessed on: 29 May 2018.
- Hart, P., Bennister, M. and Worthy, B. (2017), *The Leadership Capital Index: A New Perspective on Political Leadership*, Oxford Scholarship Online.
- Hurrell, A. (2013), “Narratives of Emergence: Rising Powers and the End of the Third World?”, *Brazilian Journal of Political Economy* 33(2).
- *IMF* (2017), “Report for Selected Country Groups and Subjects (PPP Valuation of Country GDP)”, Available at: <https://www.imf.org/external/pubs/ft/weo/2017/02/weodata/weoselco.aspx?g=2001&sg=All+countries>, Accessed on: 24 May 2018.
- James, P. and Palen, R. (2007), *Globalization and Economy, Vol. 3: Global Economic Regimes and Institutions*, London: Sage Publications.
- Jang, J., McSparren, J. and Rashchupkina, Y. (2016), “Global governance: present and future”, *Palgrave Communications* 2(15)5.
- Keohane, R. O. (2009), “Subversive Realism and the Problem of Persuasion”, The 2010 Annual Meeting of the American Political Science Association, Stanford University, Palo Alto, California.
- Konyshov, V. and Sergunin, A. (2014), “Russian Views on the Ukraine's Crisis”, *Valdai*, 11 August, Available at: http://valdaiclub.com/a/highlights/russian_views_on_the_ukraine_s_crisis, Accessed on: 7 June 2018.
- Krasner, S. (1982), “Structural Causes and Regime Consequences: Regimes as Intervening Variables”, *International Organization* 36(2).
- Krasner, S. (1996), “The Accomplishments of International Political Economy”, in Steve Smith et al. (eds.), *International Theory: Positivism and Beyond*, pp. 108-127, Cambridge: Cambridge University Press.
- Layne, C. (2018), “The US–Chinese Power Shift and the End of the Pax Americana”, *International Affairs* 94(1).
- Menon, A. A. (2017), “Performance of Economic Growth in BRICS Countries”, *International Journal of Informative & Futuristic Research* 4(5).
- Nye, J. S. (2011), *The Future of Power*, New York: Public Affairs
- Oehler-Sincai, I. M. (2015), “BRICS' Contribution to the New World Order: A Capacity Appraisal”, *National Strategies Observer* 1(2).
- Paone, R. M. (2001), *Evolving New World Order/Disorder, China-Russia-United States-NATO*, Lanham: University Press of America.

- Pogson, A. I. (2018), “Issues, Trends and Challenges in an Emerging Global Power Structure”, *Canadian Social Science* 14(2).
- Reich, S. and Lebow, R. N. (2014), *Good-Bye Hegemony!: Power and Influence in the Global System*, Bognor Regis: Princeton University Press.
- Rhodes, R. A. and Hart, P. (2014), *The Oxford Handbook of Political Leadership*, London: Oxford University Press.
- Schwengel, H. (2008), “Emerging Powers as Fact and Metaphor: Some European Ideas”, *Futures* 40(1).
- Singh, S. P. and Dube, M. (2011), “BRICS and the World Order: A Beginner’s Guide”, *Foreign Policy*, March/April, Available at: http://cuts-international.org/BRICS-TERN/pdf/BRICS_and_the_World_Order-A_Beginners_Guide.pdf, Accessed on: 16 June 2018.
- SIPRI (2015), “SIPRI Military Expenditure Database”, Stockholm International Peace Research Institute, Available at: https://www.sipri.org/sites/default/files/1_Data%20for%20all%20countries%20from%201988%E2%80%932017%20in%20constant%20%282016%29%20USD.pdf, Accessed on: 12 June 2018.
- *Sputnik News* (11 May 2015), “Russia Invites Greece to Be Sixth Member of BRICS New Development Bank”, Available: <https://sputniknews.com/business/201505111022006611>, Accessed on: 2 June 2018.
- Tellis, A. J., Bially, J., Layne, C. and McPherson, M. (2000), *Measuring National Power in Postindustrial Age*, Santa Monica: RAND Corporation.
- Tudoroiu, T. (2012), Conceptualizing BRICS: OPEC as a Mirror, *Asian Journal of Political Science* 20(1).
- UNDP (2016), “Human Development Report 2016: Human Development for Everyone”, Available at: http://hdr.undp.org/sites/default/files/2016_human_development_report.pdf, Accessed on: 22 June 2018.
- van Noort, C. (2017), “Study of Strategic Narratives: The Case of BRICS”, *Politics and Governance* 5(3): 121-129.
- Vu, T. (2017), “International Leadership as a Process: The case of China in Southeast Asia”, *Revista Brasileira de Política Internacional* 60(1).
- World Bank (2016), “The Worldwide Governance Indicators (WGI) project”, Available at: <http://info.worldbank.org/governance/wgi/index.aspx#home>, Accessed on: 2 June 2018.
- World Economic Forum (2015), “The Global Competitiveness Report 2014-2015”, Geneva, Available at:

http://www3.weforum.org/docs/WEF_GlobalCompetitivenessReport_2014-15.pdf, Accessed on: 6 June 2018.

– Wrong, D. H. (2009), *Power, Its Forms, Bases, and Uses*, New York: Transaction Publishers.